

روستیسلاو اولیانوفسکی، حزب توده ایران و تلاش‌های شوروی برای ورود ایران به مسیر توسعه
غیرسرمایه‌داری (۱۹۷۹-۱۹۸۳)

دیمیتری آسینوفسکی

مترجم: منیر عزیزی

توضیح گروه پژوهش‌های بین‌المللی مرکز مطالعات پایداری: موضع‌گیری و عملکرد شوروی و حزب توده نسبت به انقلاب اسلامی و حکومت ناشی از آن، هنوز موضوع پژوهش‌هایی است که ترجمه مقاله زیر یکی از آن‌هاست. بر اساس مدعای نویسنده **دیمیتری آسینوفسکی**^۱، وقوع انقلاب اسلامی در ایران و ماهیت استکبار ستیزی آن، روستیسلاو اولیانوفسکی، از نظریه‌پردازان حزب کمونیست شوروی را به این فکر انداخت که می‌توان ایران را به عنوان مدلی از «مسیر توسعه غیرسرمایه‌داری» درآورد. از این رو اولیانوفسکی و رهبران شوروی امید فراوانی داشتند تا حزب توده با کمک آن‌ها بتواند در درگیری‌های پس از انقلاب قدرت را به دست بگیرد و ایران را در مسیر توسعه غیرسرمایه‌داری قرار دهد. به همین دلیل بود که حزب توده در حوادث پس از انقلاب با سیاست نفاق و تزویر از امام خمینی و حزب جمهوری اسلامی حمایت فراوان کرد تا با خارج کردن رقیبان‌شان از صحنه سیاسی، در زمانی مناسب قدرت کامل را به دست بگیرد و ایران را به دامان کمونیسم ببرد. اما حوادث پس از انقلاب اشتباه بودن این راهبرد را به اثبات رساند و همگان دیدند که سرانجام حزب توده و حمایت پنهانی شوروی از آن به کجا انجامید.

چکیده

برای نظام رهبری شوروی، ضد امریکا بودن آیت‌الله خمینی دلیل کافی برای حمایت از انقلاب ایران بود. اما از نظر روستیسلاو اولیانوفسکی، انقلاب فرصت بسیار بزرگ‌تری برای ایران فراهم کرد: فرصتی برای اینکه در مفهوم نظری شوروی در «مسیر توسعه غیرسرمایه‌داری» قرار گیرد. اولیانوفسکی و حزب توده با چنین تصویری، استراتژی حمایت موقت از [آیت‌الله] خمینی را تدوین کردند و انتظار داشتند که او نقش موقت و به‌طور «عینی موقتی» خود را ایفا کند و جای خود را به نیروهای «مترقی» واقعی بدهد. این مقاله به بررسی محدودیت‌های ایدئولوژیکی می‌پردازد که به شکل‌گیری این استراتژی و شکست قریب‌الوقوع آن منجر شد.

□ □ □

در اوایل دهه ۱۳۴۰/۱۹۶۰ و پس از یک دهه و نیم روابط پرتنش در اوایل دوره جنگ سرد، و هنگامی که اتحاد جماهیر شوروی و ایران وارد دوره‌ای از روابط حسنه شدند، ایران در استراتژی شوروی در جنگ سرد، جایگاهی کاملاً منحصر به فرد یافت. ایران در عین حال که همچنان یکی از متحدان اصلی امریکا در خاورمیانه ماند، روابط سودمند متقابلی نیز با شوروی داشت. برای شوروی، این همکاری با شاه، مزایای اقتصادی و ژئوپلیتیکی داشت، اما از نظر ایدئولوژیکی در هیچ یک از مدل‌های موجود نمی‌گنجید. پس از چرخش نیکیتا خروشچف در سیاست خارجی شوروی به سمت کشورهای آسیا، آفریقا و امریکای لاتین که یا در حال استعمارزدایی یا خلاص شدن از نفوذ اروپا بودند، تصور می‌رفت که این کشورها در مفاهیم جدید شوروی از «مسیر توسعه غیرسرمایه‌داری» و «وضعیت دموکراسی ملی» جای بگیرند. این مفاهیم، زمینه ایدئولوژیکی را برای رهبری شوروی فراهم کرد تا با رژیم‌های غیرکمونستی جهان سوم و جنبش‌های ضداستعماری، اتحاد برقرار کند. اما برای ایران این مدل به سختی قابل اجرا بود؛ چه ایران یکی از وفادارترین متحدان امریکا در منطقه بود. زیرا طبق تمام چارچوب‌های ایدئولوژیک، ایران می‌بایستی دشمن شوروی باشد؛ اما این‌طور نبود.

به نظر نمی‌رسید که این تناقض آشکار، چندان باعث دغدغه خاطر رهبری ارشد شوروی باشد، بویژه از آن جهت که اکثر اعضای پولیتبورو^۲ لئونید برژنف می‌خواستند به جای تکیه بر اصول و تعصبات سختگیرانه، به جهان‌بینی ایدئولوژیک خود مبتنی بر درک شخصی‌شان از مارکسیسم-لنینیسم متکی باشند.^۳ اما در بوروکراسی سیاست خارجی شوروی افرادی نیز بودند که با تمام وجود به نظریه مسیر توسعه غیرسرمایه‌داری در کار خود

اعتقاد داشتند. یکی از این افراد، روستیسلاو اولیانوفسکی، معاون اداره بین‌الملل کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی بود که مسئولیت منطقه‌ای وسیع شامل ایران را بر عهده داشت. انقلاب ایران در اولیانوفسکی و کسانی با دیدگاه مشابه، این امید را ایجاد کرد که ایران می‌تواند دیگر یک استثنای ایدئولوژیک نباشد. اگرچه حمایت اکثر رهبران شوروی از آیت‌الله خمینی بر این تصور مضاعف استوار بود که یک ایران ضد امریکا برای شوروی بهتر از یک ایران متحد با امریکا است، اما از نگاه اولیانوفسکی و اداره بین‌الملل، فرصت بزرگ‌تری در تحول انقلابی ایران وجود داشت. با این که [مشی] «ضد امپریالیسم» [آیت‌الله] خمینی حاکی از آن بود که ایران گام‌های اولیه را در مسیر توسعه غیرسرمایه‌داری برداشته است، اما وعده‌های او برای ساختن دولتی مبتنی بر ارزش‌های اسلام، شبیه خیال‌پردازی‌های غیرواقعی به نظر می‌رسید. با این فرض‌ها، اداره بین‌الملل به این نتیجه رسید که قدرت به زودی از دست [آیت‌الله] خمینی خارج خواهد شد و نیروهای «مترقی» باید آماده باشند تا آن را به دست گیرند. بنابراین، ایران نه تنها فرصتی برای در پیش گرفتن مسیر غیرسرمایه‌داری داشت، بلکه می‌توانست با حرکت سریع در این مسیر به اتحاد کشورهای مترقی (یعنی متحدان شوروی) بپیوندد. در عین حال، حمایت از [مشی] ضد امپریالیسم [آیت‌الله] خمینی و تمجید از ایران برای قرار گرفتن در مسیر توسعه غیرسرمایه‌داری نیز مهم بود.

در این مقاله تلاش شده تا با بهره‌گیری از منابعی از آرشیو دولتی روسیه که به تازگی در دسترس قرار گرفته است، ناهمگونی واکنش شوروی به انقلاب ایران روشن شود. بویژه با استفاده از منابعی از دپارتمان بین‌المللی حزب کمونیست و پولیتبوروی شوروی از اواخر دهه ۱۳۵۰/۱۹۷۰ و اوایل دهه ۱۹۸۰ که از طبقه‌بندی خارج شده‌اند، انگیزه‌های مختلف در رهبری شوروی که به تصمیم یکسانی منجر شد، یعنی حمایت از آیت‌الله خمینی و رژیم مذهبی او، تحلیل شده است. مقاله با این تحلیل، می‌کوشد سهمی در بحث‌های گسترده آکادمیک داشته باشد. نخست اینکه، این مقاله تکمیل‌کننده سهم علمی آثاری است که اهمیت مفهوم «مسیر توسعه غیرسرمایه‌داری» را برای استراتژی‌های اداره بین‌الملل و احزاب «برادر» در جهان سوم که این بخش هماهنگ‌کننده آن‌ها بود، مشخص می‌کند.^۴ مقاله این مدعا را نیز مطرح کرده که حزب توده ایران با ارتباطات فشرده و پشت‌پرده خود با اداره بین‌الملل، بر آرمان‌های اولیانوفسکی برای قرار گرفتن ایران در مسیر توسعه غیرسرمایه‌داری تأثیر گذاشته است.^۵ البته پروتکل‌های پولیتورو نشان می‌دهد که صرف نظر از دیدگاه‌های

حزب توده، رهبری ارشد شوروی به دلایلی که منطق جنگ سرد جهانی دیکته می‌کرد، می‌خواست از [آیت‌الله] خمینی حمایت کند. بنابراین، تصورات حزب توده و اداره بین‌الملل با استراتژی پولیتورو همراه بود. بنابراین، این مقاله با استفاده از اسناد نویافته، به تاریخ‌نگاری عملکرد دستگاه سیاست خارجی شوروی در دهه‌های ۱۳۴۰/۱۹۶۰ تا ۱۳۶۰/۱۹۸۰ نیز کمک می‌کند و به گروه‌های مختلف ذی‌نفع در رهبری شوروی با انگیزه‌های متفاوت برای دنبال کردن سیاست‌ها یا استراتژی‌های خاص می‌پردازد.^۶

این مقاله، علاوه بر تحلیل رویه‌های درون رهبری و دستگاه دولتی شوروی بر مبنای مسائل حزبی، به بحث‌های میان کارشناسان شوروی درباره ایران و خاورمیانه و مسائل ایدئولوژیک نیز می‌پردازد. بسیاری از این افراد به تدریج نسبت به استراتژی شوروی در ایران و بویژه نسبت به ساختارهای نظری اولیانوفسکی تردید می‌کردند.^۷ این مقاله با ترکیب این مطالب جدید با تحلیل انتقادی شماری از خاطرات و نشریات، می‌خواهد ترکیب پیچیده نظریه مارکسیست-لنینیستی با آرمان‌های ژئوپلیتیک را در سیاست خارجی شوروی درباره جهان سوم نشان دهد که واکنش شوروی به انقلاب ایران نمونه روشن آن است.

□□□

روستیسلاو اولیانوفسکی

و سیاست شوروی در جهان سوم در دهه‌های ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۰/۱۳۳۰ تا ۱۳۵۰

در سال ۱۹۵۵، ایوان مایسکی^۸، آکادمیسین و سفیر سابق شوروی در بریتانیا، نامه‌ای شخصی به نیکیتا خروشچف، دبیر اول کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی، و نیکولای بولگانین^۹، نخست‌وزیر شوروی نوشت که تازه از سفر تاریخی خود به هند، افغانستان و برمه بازگشته بودند. مایسکی در این نامه اشتیاق خود را درباره سقوط روزافزون نظم استعماری و پیروزی قریب‌الوقوع سیاست خارجی شوروی در مناطق استعمارزدایی شده جهان صحبت کرده بود. به ادعای وی، وضعیت در آسیا و آفریقا برای «مبارزه برای رسیدن به تسلط جهانی سوسیالیسم» نسبت به اروپا یا آمریکا مساعدتر است، زیرا کشورهای امپریالیستی با از دست دادن مستعمرات خود وارد مرحله‌ای از بحران می‌شوند که به توالی انقلاب‌های سوسیالیستی در جهان سرمایه‌داری منجر خواهد شد. مایسکی به خروشچف و بولگانین چنین نوشته بود:

«در دهه ۱۹۳۰ و زمانی که به عنوان سفیر شوروی در لندن بودم، به این نتیجه رسیدم که توده‌های پرولتاریای بریتانیا تنها آن زمان واقعاً مسیر سوسیالیستی را در پیش خواهند گرفت که انگلستان امپراتوری خود یا حداقل بخش‌های زیادی از آن را از دست بدهد. اکنون این لحظه فرا می‌رسد.»^{۱۰}

سفر خروشچف و بولگانین به جهان در حال استعمارزدایی، یکی از اولین نشانه‌های تغییر اساسی در سیاست خارجی شوروی نسبت به جهان سوم بود. آرمان‌هایی که مایسکی در نامه‌اش توصیف کرده بود، نقشی مهم در این تغییر داشتند؛ قرار بود شوروی به رهبر جدید جهان پسااستعماری و متحد اصلی کشورهای جدید و مستقل آسیا، آفریقا و امریکای لاتین در مبارزه ضد امپریالیستی تبدیل شود. یکی از مشکلات این استراتژی، ناسازگاری آن با ایدئولوژی ارتدوکس مارکسیست-لنینیست بود. اکثر این کشورها از نظر اقتصادی «عقب‌مانده» بودند. در طبقه‌بندی‌های مارکسیستی، بیشتر این کشورها به عنوان جوامع فئودال یا سنتی مشخص می‌شوند که در مرحله پیشاصنعتی توسعه اجتماعی و اقتصادی جا مانده‌اند. نظریه مارکسیستی، بر ضرورت عبور این کشورها از مرحله توسعه سرمایه‌داری شامل صنعتی شدن و ظهور پرولتاریا تأکید داشت و تنها پس از عبور از این مرحله بود که می‌شد به سوسیالیسم روی آورد. ناسازگاری میان نظریه مارکسیست-لنینیست و سیاست عملی خروشچف، مسئله‌ای بود که باید حل می‌شد.

مفاهیم «مسیر توسعه غیرسرمایه‌داری»^{۱۱} و «دولت دمکراسی ملی»^{۱۲} از نتایج اصلی اصلاحات ایدئولوژیک انجام‌شده در اواخر دهه ۱۹۵۰ بود. این دو مفهوم، استراتژی خاصی را احیا کردند که ولادیمیر لنین پس از جنگ داخلی روسیه مطرح کرد. این استراتژی شامل اتحادهای موقت با جنبش‌های ملی محلی و ترویج انقلاب‌های ملی در مستعمرات بود. لنین با در نظر گرفتن امپریالیسم به عنوان پدیده‌ای جهانی که مستقیماً از تسلط سرمایه‌داری ناشی می‌شود، ضدامپریالیسم را ابزاری کامل برای تضعیف سرمایه‌داری و در نهایت راه‌اندازی یک انقلاب پرولتری جهانی ضدسرمایه‌داری می‌دانست.^{۱۳}

احیای این مفاهیم در دوران خروشچف به‌طور منسجم با آرمان‌های شوروی برای ایفای نقشی تازه در عرصه بین‌المللی پیوند داشت. همان‌گونه که دیوید انگرمن^{۱۴} نشان داده است، طرح مفهوم مسیر غیرسرمایه‌داری توسعه، نتیجه مواجهه رهبران شوروی و اقتصاددانان آن کشور با واقعیت‌های جهان سوم، بویژه نسبت به هند بود. اقتصاددانان و ایدئولوگ‌های شوروی که قادر به تعیین دقیق مرحله مارکسیستی توسعه در مورد هند و

دیگر کشورهای جهان سوم نبودند، به مفهومی دست یافتند که بتواند جهت‌گیری تازه سیاست خارجی شوروی را توجیه کند و هم‌زمان شکاف میان نظریه ارتدوکس مارکسیست-لنینیست و واقعیت‌های معاصر جهان سوم را هموار سازد. بر اساس این نظریه، جنبش‌های آزادی‌بخش ملی می‌توانستند ظرفیت انقلابی انقلاب‌های ملی را تداوم بخشند، آن را گسترش دهند و سرانجام جهان سوم را با دور زدن مرحله سرمایه‌داری، به سوی سوسیالیسم هدایت کنند. در نهایت، کمونیسم همچنان مقصد مشترک همگان بود؛ تنها برخی از نیروهای متمرکز مسیری ویژه را برای رسیدن به آن در پیش می‌گرفتند؛ مسیری که سوسیالیسم شوروی و سرمایه‌داری نبود.^{۱۵} مشکل مفهومی اصلی در این چارچوب نظری جدید آن بود که چگونه می‌توان تشخیص داد آیا نیروهای رهبری‌کننده یک دولت در حال استعمارزدایی واقعاً آن را به سوی مسیر غیرسرمایه‌داری توسعه هدایت می‌کنند یا خیر. شرایط هر مورد چنان خاص و منحصر به فرد بود که الگو می‌بایست به‌طور جداگانه با هر وضعیت انطباق یابد.^{۱۶}

یکی از فعال‌ترین مدافعان مفهوم مسیر غیرسرمایه‌داری توسعه، روستیسلاو الکساندروویچ اولیانوفسکی، معاون رئیس اداره بین‌الملل کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی بود. اداره بین‌الملل، به ریاست بوریس پونومارف^{۱۷}، مسئول روابط با جنبش کمونیست بین‌الملل بود و ارتباطات مخفیانه با احزاب طرفدار شوروی و دیگر گروه‌های غیردولتی در خارج از کشور را حفظ می‌کرد. شوروی پژوهان غربی در دوران جنگ سرد، اغلب اهمیت سیاسی این اداره را بیش از اندازه بزرگ‌نمایی می‌کردند. آناتولی چرنایف^{۱۸}، یکی دیگر از معاونان پونومارف، در خاطرات خود این موضوع را به سخره گرفته بود:

«بزرگ‌نمایی باور نکردنی درباره نقش این اداره وجود دارد؛ تا آنجا که ادعا می‌کنند ما همه طرح‌های سیاست خارجی را تدوین می‌کنیم، وزارت امور خارجه صدای مستقلى ندارد، همه کادرهای سیاست خارجی را ما انتخاب می‌کنیم، و از همه مهم‌تر، همه در برابر ما و نه در برابر دیگران می‌لرزند ... آنها [شوروی پژوهان] هیچ چیز درباره ما نمی‌فهمند!»^{۱۹}

با وجود نقد منصفانه چرنایف نسبت به پژوهش‌های غربی دوران جنگ سرد، باید تأکید کرد که در دهه‌های ۱۹۶۰ / ۱۳۴۰ تا ۱۹۸۰ / ۱۳۶۰، اداره بین‌الملل نقشی مهم در انطباق مفاهیم نظری یادشده با تحولات معاصر سیاست خارجی ایفا می‌کرد. تاریخ‌نگاری فعالیت‌های اداره بین‌الملل معمولاً به نقش به‌اصطلاح «روشنفکران

روشنگر حزب» توجه کرده است؛ کسانی که در دوران موسوم به روزهای بهاری خروشچف، فعالیت حرفه‌ای خود را در این اداره آغاز کردند.^{۲۰} اداره بین‌الملل واقعاً به قانونی برای پرورش جمعی از روشنفکران اصلاح‌طلب بدل شد که بسیاری از آنان بعدها در مرکز سیاست‌های پرسترویکای گورباچف قرار گرفتند. این افراد در نگارش خاطرات و ارائه مصاحبه‌های تاریخی بسیار فعال بودند، در حالی که پژوهشگران به همکاران محافظه‌کار آنان بسیار کمتر توجه کرده‌اند.^{۲۱}

اولیانوفسکی مسئول منطقه‌ای گسترده شامل هند، ایران و افغانستان بود. او در روابط با حزب توده ایران نقشی مهم داشت و در تدوین موضع ایدئولوژیک شوروی در واکنش به انقلاب ایران تأثیرگذار بود. اولیانوفسکی در کنار همان «فرزندان کنگره بیستم» فعالیت می‌کرد، اما پیشینه و جهان‌بینی او کاملاً متفاوت بود. آناتولی چرنایف در یادداشت‌های روزانه خود به‌ندرت از اولیانوفسکی نام برده و همواره با نگاهی منفی به او اشاره کرده است. برای نمونه، در انتقادی دیگر از تحلیل‌گران غربی درباره اولیانوفسکی می‌نویسد:

«آن‌ها درباره اولیانوفسکی می‌نویسند و این خود گواه دیگری است بر اینکه هیچ درکی از وضعیت واقعی و کارکرد اداره ما ندارند... بله! اینجا مهم‌تر است که چگونه «به نظر می‌رسی»، نه اینکه «منظورتان» چیست. برای مثال، اولیانوفسکی در اداره ما هیچ کاری نمی‌کند و وزن و اعتباری ندارد، اما هر ماه در پراودا ظاهر می‌شود.»^{۲۲}

در جایی دیگر، چرنایف بدون هیچ تردیدی از «بی‌کفایتی حرفه‌ای» اولیانوفسکی سخن می‌گوید و او را «آدمی بیکار و شیاد» می‌نامد.^{۲۳} با مراجعه به زندگی‌نامه اولیانوفسکی تا حدی می‌توان این تفاوت‌های او را با همکاران جوانش توضیح داد، هرچند منابعی اندک درباره زندگی و فعالیت‌های اولیه او در دست است، جز خاطراتش که تنها یک‌بار و آن هم در آخرین سال زندگی‌اش منتشر شد.^{۲۴} اولیانوفسکی در سال ۱۹۰۴ متولد شد و فعالیت علمی و حزبی خود را در دهه ۱۹۳۰ در کمیترن آغاز کرد. او نخستین فردی بود که زندگی‌نامه خودنوشت مهاتما گاندی را ترجمه و منتشر کرد و همچنین پژوهشی مهم درباره «نقش عینی انقلابی» گاندی نگاشت. در سال ۱۹۳۵، اولیانوفسکی بازداشت شد و به مشارکت در یک سازمان تروتسکیستی متهم و به پنج سال کار اجباری محکوم شد. در مصاحبه‌های بعدی، او بازداشت خود را به تحلیل مثبتش از گاندی نسبت می‌داد، زیرا در آن دوره استالین شخصاً علیه گاندی و همفکران او موضع‌گیری می‌کرد.^{۲۵} این بازداشت تأثیری

عمیق بر شخصیت اولیانوفسکی گذاشت. حتی پس از پایان دوران محکومیت، اجازه بازگشت به فعالیت‌های علمی به او داده نشد و تا اواسط دهه ۱۹۵۰ به ناچار منتظر ماند تا بتواند از رساله‌ای دفاع کند که پیش از بازداشت تکمیل کرده بود. با این حال، گئورگی میرسکی^{۲۶}، یکی از معتبرترین کارشناسان شوروی در امور خاورمیانه، یادآور می‌شود که اولیانوفسکی، با وجود هوش و تحصیلاتش، به گروهی تعلق داشت که به‌طور کنایه‌آمیز «ندوسیدوشیه»^{۲۷} نامیده می‌شدند؛ کسانی که «هیچ‌چیز از زندان نفهمیدند و یاد نگرفتند». میرسکی خاطرنشان می‌کند که حتی پس از بازنشستگی نیز اولیانوفسکی به خود و به اطرافیانش اجازه انتقاد از استالین را نمی‌داد.^{۲۸}

این جزئیات از زندگی اولیانوفسکی می‌تواند به درک دیدگاه‌های بعدی او به‌عنوان معاون رئیس اداره بین‌الملل کمک کند. باور او به رهبران و جنبش‌های آزادی‌بخش ملی به دوره میان دو جنگ جهانی بازمی‌گشت. نگرش او نسبت به نقش دین در جنبش‌های آزادی‌بخش ملی نیز قابل توجه است. پیش‌تر اولیانوفسکی در دهه ۱۳۴۰/۱۹۶۰ از امکان اتحاد با «روحانیان مترقی» به‌عنوان نمایندگان قدرتمند احساسات ضدامپریالیستی در آسیا و آفریقا دفاع کرده بود.^{۲۹} حمایت سرسختانه او از انقلاب ایران، حتی زمانی که بسیاری در رهبری شوروی از امید به کشاندن ایران به حوزه نفوذ شوروی دست کشیده بودند، ریشه در همین پیشینه داشت. اولیانوفسکی از جمله نظریه‌پردازان مفهوم «مسیر غیرسرمایه‌داری توسعه» بود.^{۳۰} او تا واپسین روزهای زندگی‌اش از این نظریه دفاع کرد. حتی در سال ۱۹۹۲، زمانی که اتحاد شوروی دیگر به خاطره‌ای بدل شده بود، وی همچنان در خاطرات خود از ماهیت مترقی مسیر غیرسرمایه‌داری سخن می‌گفت.^{۳۱}

رهبران شوروی و سقوط شاه

ایران تحت حکومت محمدرضا شاه هرگز در چارچوب مفهوم مسیر غیرسرمایه‌داری توسعه جای نمی‌گرفت. برعکس، اصلاحات شاه در مطبوعات شوروی به‌عنوان گامی از فتودالیسم به سرمایه‌داری توصیف می‌شد؛ در مسکو، ایران را کشوری تلقی می‌کردند که تحت حمایت امریکا در مسیر سرمایه‌داری گام برمی‌دارد.^{۳۲} اگرچه در دهه ۱۹۷۰ / ۱۳۵۰ در مطبوعات و مواضع رسمی شوروی، نارضایتی این کشور از تسلیحات گسترده ایران و تلاش فعال آن برای کسب برتری منطقه‌ای مشهود بود، اما همکاری‌هایی که از اوایل دهه ۱۳۴۰ / ۱۹۶۰ میان دو کشور شکل گرفته بود، بر این نارضایتی‌ها غلبه داشت. انقلاب، امیدی تازه برای

ایدئولوگ‌هایی چون اولیانوفسکی به ارمغان آورد؛ امید به این‌که ایران دیگر استثنایی ایدئولوژیک نباشد و سرانجام در مسیر غیرسرمایه‌داری توسعه قرار گرفته و در چارچوب نظری شوروی جای بگیرد.

شایان توجه است که پیش از انقلاب، اصطلاح «ضدامپریالیسم» که در مرکز نظریه مسیر غیرسرمایه‌داری قرار داشت، در پژوهش‌های شوروی و مطبوعات آن کشور به‌طور منظم در ارتباط با دوره ۱۹۴۹ تا ۱۹۵۳ ایران به کار می‌رفت.^{۳۳} جالب این‌که در همان زمان، ژوزف استالین سپس ویاجسلاو مولوتوف^{۳۴} که پس از مرگ استالین دوباره کنترل سیاست خارجی را به دست گرفت، محمد مصدق را نه یک رهبر جنبش آزادی‌بخش ملی، بلکه عامل امپریالیسم می‌دیدند. چرخش ایدئولوژیک خروشچف به سوی جهان سوم موجب اعاده حیثیت از نخست‌وزیر فقید ایران شد و سوءبرداشت مولوتوف از دیدگاه ضدامپریالیسم مصدق یکی از محورهای اتهام علیه او در پلنوم بدنام «گروه ضدحزبی» در سال ۱۹۵۷ بود.^{۳۵} اگرچه پس از آن، نام مصدق تقریباً مترادف با مبارزه ضدامپریالیستی شد، اما تحولات بعدی در روابط شوروی و ایران مانع از بهره‌گیری فعال مقامات شوروی از گفتمان طرفدار مصدق بود. به‌جز دوره‌ای کوتاه تنش از سال ۱۹۵۹ تا ۱۳۳۸/۱۹۶۲ تا ۱۳۴۱، روابط شوروی با ایران شاه هرچه بیشتر دوستانه می‌شد.^{۳۶} در چنین شرایطی از روابط نزدیک، ستایش از مصدق جایی نداشت و می‌توانست اختلالی غیرضروری ایجاد کند. از این رو، نام مصدق بیشتر در مقالات دانشگاهی درباره تاریخ معاصر ایران به چشم می‌خورد و تنها در دهه ۱۳۵۰/۱۹۷۰، هم‌زمان با افزایش نارضایتی شوروی از نظامی‌سازی شاه، گهگاه نام مصدق در مطبوعات مطرح می‌شد. با این حال، ناکامی شوروی در حمایت از مصدق در حافظه بسیاری از رهبران شوروی و حتی بیش از آنان، در ذهن رهبران حزب توده باقی بود؛ بویژه که در اواخر دهه ۱۳۵۰/۱۹۷۰، رهبر جدید و ظاهراً ضدامپریالیست ایران، برخلاف مصدق، از حمایت کامل شوروی برخوردار شد.

در ۱۶ ژانویه ۱۹۷۹ / ۲۶ دی ۱۳۵۷ شاه ایران کشور را ترک کرد. اتحاد شوروی در واکنش رسمی خود سرنگونی «سلطنت ارتجاعی» را ستود. اما در اوایل سال ۱۹۷۹ / اواخر سال ۱۳۵۷، رهبری شوروی هنوز در تلاش بود معنای تحولات جاری در ایران را درک کند. پولیتبورو کمیسیونی ویژه درباره ایران تشکیل داد که شامل تأثیرگذارترین اعضای آن بود. قرار بود این کمیسیون به «پیگیری دقیق رویدادهای ایران، مطالعه و تحلیل روندهای جاری در آن کشور و اتخاذ اقدامات مقتضی در صورت لزوم» پردازد.^{۳۷} اگرچه این کمیسیون به‌طور

رسمی حداقل تا دسامبر ۱۹۸۰ به فعالیت خود ادامه داد، اما اسناد حزبی فعالیت آن را در ژانویه و فوریه ۱۹۷۹/ دی و بهمن ۱۳۵۷ نشان می‌دهند.^{۳۸} در این دوره، کمیسیون دو بار به پولیتبورو گزارش داد: نخست پس از سقوط شاه، و دوم پس از بازگشت آیت‌الله خمینی به تهران. گزارش نخست پیشنهاد می‌کرد که شوروی به دلیل «گرایش طرفدار امریکا» از دولت موقت شاپور بختیار حمایت نکند، و در عین حال تماس‌های غیررسمی با [آیت‌الله] خمینی را حفظ کند. در خصوص حزب توده، کمیسیون پیشنهاد کرد که فعالیت‌های این حزب تقویت شود، اما «نباید توانایی‌های آن را در این مرحله بیش از اندازه ارزیابی کرد.» در مجموع، این گزارش نگرانی‌های فزاینده پولیتبورو نسبت به احتمال مداخله نظامی امریکا را بازتاب می‌داد. در جمع‌بندی، کمیسیون معتقد بود که در صورت سازمان‌دهی کودتا از سوی امریکا، باید به اقدامات دیپلماتیک متوسل شد، اما در صورت مداخله مستقیم نظامی، می‌باید «اقدامات پاسخ‌گو» اتخاذ کرد.^{۳۹} گزارش دوم حاکی از خوش‌بینی نسبی رهبران شوروی بود و معتقد بود که موضع قاطع شوروی توانسته است از مداخله مستقیم نظامی امریکا جلوگیری کند.^{۴۰} در نامه‌ای که پس از این گزارش برای رهبران کشورهای بلوک شرق ارسال شد، پولیتبورو تأکید کرد که «بازگشت [آیت‌الله] خمینی به ایران ممکن است جنبش آزادی‌بخش ملی را در ایران تقویت کند.»^{۴۱} این عبارت نشان می‌دهد که در فوریه ۱۹۷۹/ بهمن ۱۳۵۷، رهبران شوروی به اتفاق، به انقلاب و [آیت‌الله] خمینی به‌عنوان رهبر آن نظر مثبتی داشتند. انقلاب به‌عنوان یک جنبش مردمی «ضدامپریالیستی» اعلام شد. برای اداره بین‌الملل و ایدئولوگ‌هایی چون اولیانوفسکی، این ارزیابی به معنای آن بود که ایران سرانجام در حال حرکت به سوی مسیر غیرسرمایه‌داری توسعه است. با این‌که گزارش‌ها به‌روشنی نشان می‌دهند که رهبران شوروی ارزیابی تردیدآمیزی نسبت به ظرفیت‌های حزب توده داشتند، اداره بین‌الملل تلاش کرد تا متحد قدیمی‌اش را دوباره فعال کند.

اتحاد شوروی، حزب توده و شکل‌گیری رژیم جدید

(ژانویه و فوریه ۱۹۷۹/ دی و بهمن ۱۳۵۷)

از اواسط دهه ۱۹۵۰، پس از ممنوعیت فعالیت قانونی حزب توده در ایران، مقر رهبری حزب توده در آلمان شرقی بود. تحولات شتابان انقلاب و قانونی‌شدن تمامی احزاب پیش‌تر ممنوع‌شده، رهبری حزب توده را ناگزیر کرد تا ترتیبات بازگشت به ایران را فراهم کند. اما انقلاب هم‌زمان کشمکش قدرتی را در درون حزب آشکار

ساخت که از ژوئیه ۱۹۷۸/ تیر ۱۳۵۷ آشکار شده بود. یکی از جناح‌های درگیر از ایرج اسکندری، دبیر اول حزب توده و جناح دیگر از نورالدین کیانوری، دبیر دوم حمایت می‌کرد.^{۴۲} راهبرد اسکندری مبتنی بر ایجاد اتحادهای موقت با جبهه ملی و احتمالاً بعضی از روحانیان میانه‌رو، مانند آیت‌الله شریعتمداری بود. در مقابل، کیانوری از همان مراحل اولیه، حمایت خود را از [آیت‌الله] خمینی به عنوان رادیکال‌ترین و انقلابی‌ترین رهبر اپوزیسیون اعلام کرد.^{۴۳} جالب است که در سال ۱۹۵۳، کیانوری از رهبران جناح رادیکالی بود که همکاری با مصدق را رد می‌کرد، در حالی که اسکندری به جناحی معتدل تعلق داشت که از سیاست‌های مصدق حمایت می‌کرد.^{۴۴} بعدها، هنگام تحلیل حمایت پرشور کیانوری از [آیت‌الله] خمینی، شماری از کارشناسان شوروی خاطرنشان کردند که «موضع حزب توده نتیجه درسی بود که حزب در سال ۱۹۵۳ آموخته بود؛ تلاشی برای رهایی از عقده گناه.»^{۴۵}

در اواخر دسامبر ۱۹۷۸/ آذر ۱۳۵۷، شکاف در درون حزب توده به اطلاع پولیتبورو رسید. اولیانوفسکی در گزارشی کوتاه، رهبران شوروی را از راهبردهای متفاوت اسکندری و کیانوری و نیز از پیامدهای منفی این کشمکش بر توانایی حزب برای واکنش فعال به تحولات ایران آگاه ساخت.^{۴۶} اما گزارش بیشتر به پیشنهادهای کیانوری پرداخت و دیدگاه اسکندری را تا حد زیادی نادیده گرفت. اولیانوفسکی به گفت‌وگویی شخصی با کیانوری اشاره کرد و همچنین نامه‌ای را ضمیمه کرد که وی برای پولیتبورو تهیه کرده بود. نظر اصلی کیانوری که در نامه و گزارش اولیانوفسکی تکرار شده بود، تشکیل «جبهه متحد آزادی ملی» با پیوستن همه احزاب و گروه‌های ضدشاه و ضدامریکا بود.^{۴۷} اولیانوفسکی گزارش خود را با پیشنهاد «حمایت سنجیده از خط مشی سیاسی رفیق کیانوری» جمع‌بندی کرد.^{۴۸} پولیتبورو این پیشنهادها را تأیید کرد و اگرچه اولیانوفسکی تأکید داشت که باید به رفقای توده‌ای یادآوری شود که مسائل داخلی حزب در حوزه صلاحیت انحصاری خود آنان است، حمایت مسکو نقشی تعیین‌کننده در انتخاب کیانوری به عنوان رهبر جدید حزب ایفا کرد.^{۴۹}

مشخص نیست که آیا اسکندری از تماس‌های کیانوری با اولیانوفسکی و تصمیم مسکو برای حمایت از رقیبش آگاه بود یا خیر. وی بعدها شکست خود را ناشی از حمایت رهبری در تبعید حزب دمکرات آذربایجان از کیانوری دانست.^{۵۰} این ادعا کاملاً بی‌اساس نبود، زیرا حزب دمکرات آذربایجان یکی از کانال‌هایی بود که از طریق آن مسکو از کیانوری حمایت می‌کرد.^{۵۱} چند هفته پیش از انتخاب کیانوری به عنوان دبیر اول، او به دعوت

اداره بین‌الملل به باکو سفر کرد. در آنجا با حیدر علی‌اف، رهبر آذربایجان شوروی و رهبری حزب دمکرات آذربایجان دیدار کرد. سه روز پیش از سفر کیانوری، غلام [یحیی] دانشیان، یکی از رهبران فرقه دمکرات آذربایجان با حیدر علی‌یف ملاقات کرده بود و علی‌اف توصیه کرده بود که این حزب از کیانوری حمایت کند؛ زیرا حمایت بی‌سابقه مردمی از [آیت‌الله] خمینی ایجاب می‌کرد که حزب توده متحد او باشد.^{۵۲} در نتیجه، فرقه دمکرات آذربایجان به‌طور کامل از نامزدی کیانوری پشتیبانی کرد.

در ۱۵ ژانویه ۱۹۷۹ / ۲۵ دی ۱۳۵۷، کمیته اجرایی حزب توده، کیانوری را به‌عنوان دبیر اول برگزید. او از سوی غلام دانشیان نامزد شد که مستقیماً از مسکو آمده بود. زمانی که دربارهٔ روند انتخاب پرسیده شد - زیرا بر اساس اساسنامهٔ حزب، پلنوم باید رهبری را انتخاب می‌کرد، نه صرفاً کمیته اجرایی - احسان طبری، یکی دیگر از اعضای کمیته اجرایی، اظهار نظری گویا بیان کرد:

«در مقطعی کمیته مرکزی حزب توده ایران تشکیل جلسه خواهد داد و این پیش‌نویس را تأیید خواهد کرد، همان‌گونه که پیش‌تر نیز چنین شده است. این در همهٔ احزاب کمونیست امری رایج است. مقامات شوروی کسانی را که نامزد شده‌اند، پیش‌تر تأیید کرده‌اند.»^{۵۳} [تأکید از نویسنده است.]

این نقل‌قول تنها مؤید آن است که انتخابات واقعی برای تعیین رهبر جدید حزب توده نه در لایپزیک، بلکه در مسکو برگزار شده بود.

در آن مقطع، مؤلفه مذهبی رژیم در حال شکل‌گیری ایران، بسیار کمتر از احتمال مداخله آمریکا یا نزدیکی میان آمریکا و رهبران جدید ایران موجب نگرانی رهبری شوروی بود. جرمی فریدمن^{۵۴} اهمیت کودتای ۱۹۷۳ / ۱۳۵۲ در شیلی را تجربه‌ای تأثیرگذار در انتظارات رهبری شوروی در سال ۱۳۵۷ / ۱۹۷۹ می‌داند.^{۵۵} تجربهٔ کودتای ۱۹۵۳ سازمان سیا علیه محمد مصدق نیز تنها می‌توانست این اضطراب شوروی را تشدید کند. در نگاه مسکو، [آیت‌الله] خمینی رهبر جدید و ضدامپریالیست ایران و یک «مصدق جدید» بود. برژنف در یکی از نامه‌های بعدی خود به یوسپ بروزیتو^{۵۶} مستقیماً وضعیت ایران را با سال ۱۹۵۳ مقایسه کرد:

«ما وظیفه خود می‌دانیم که قاطعانه با تلاش‌های امپریالیسم آمریکا برای بازگرداندن ایران به کنترل خود مقابله کنیم. ما مصدق را فراموش نکرده‌ایم.»^{۵۷}

بنابراین مقامات شوروی علی‌رغم این‌که برنامه سیاسی [آیت‌الله] خمینی را به‌دقت نمی‌شناختند و از سویی آرمان‌های او را برای ساختن دولتی بر اساس اصول اسلام، صرفاً تبلیغاتی می‌دانستند، «اعتقادات ضدامپریالیستی» او را ستودند.

در مارس ۱۹۷۹ / اسفند ۱۳۵۷، برژنف در آستانه انتخابات شورای عالی اتحاد شوروی، طی سخنرانی اصلی خود پاراگرافی را به ایران اختصاص داد و تأسیس جمهوری اسلامی را ستود.^{۵۸} آرشیوها، خط زمانی جالبی را از نحوه درج این پاراگراف در سخنرانی برژنف آشکار می‌کنند. سخنرانی‌هایی از این دست در اواخر دوره برژنف را اعضای پولیتبورو از پیش تهیه و ویرایش و امضا می‌کردند. پیش‌نویس سخنرانی در اواخر ژانویه ۱۹۷۹ / بهمن ۱۳۵۷ برای اعضای پولیتبورو ارسال شد، اما در آن و در نسخه‌های بعدی هیچ اشاره‌ای به ایران نشده بود. متأسفانه اسناد آرشیوی نام «ویراستاری» را که جرئت کرده بود پس از تأیید متن از سوی همه اعضای پولیتبورو در فاصله ژانویه تا مارس / بهمن و اسفند ۱۳۵۷، این پاراگراف را اضافه کند، روشن نمی‌کنند. به نظر می‌رسد اهمیت تحولات ایران برای رهبری شوروی چنان بود که این پاراگراف از روند معمول تصویب عبور کرد.^{۵۹} قابل توجه آن‌که لحن به‌کار رفته برژنف در سخنرانی عمومی‌اش با لحن پیام‌های خصوصی او به رهبران جدید ایران تفاوتی نداشت. تلگرام تبریکی که برژنف به [آیت‌الله] خمینی به مناسبت تأسیس جمهوری اسلامی ارسال کرد، تقریباً مشابه همان عبارات سخنرانی عمومی بود.^{۶۰}

ضدامپریالیسم یا ضدکمونیسم؟

اندکی پس از فروپاشی سلطنت در ایران، این انتظار که محبوبیت روحانیان ممکن است کوتاه‌مدت باشد و «نیروهای مترقی» در نهایت بتوانند ابتکار عمل انقلابی را در دست گیرند، اداره بین‌الملل را بر آن داشت تا به دفتر کا.گ.ب در تهران مأموریت دهد مذاکراتی را با گروه‌های چریکی مجاهدین خلق و فداییان خلق و با هدف نهایی تشکیل جبهه‌ای متحد تحت رهبری حزب توده آغاز کند. برابر طرح اداره بین‌الملل، جبهه متحد، سیاست حمایت حزب توده از حاکمیت مذهبی «ضدامپریالیست» را بپذیرد. در آن مقطع، حمایت از [آیت‌الله] خمینی اقدامی موقت تلقی می‌شد. تصویر سنتی و لحن تند و رادیکال روحانیان در افکار عمومی، به تصور موقتی بودن این رژیم دامن می‌زد و اعتقاد اولیانوفسکی را تقویت می‌کرد که ایران در حال تبدیل شدن به «دولت دمکراسی ملی» است. اما گروه‌های چریکی پیشنهاد شوروی را برای پیوستن به حزب توده رد کردند.^{۶۱}

راهبرد اداره بین‌الملل که قرار بود حرکت ایران را در مسیر توسعه غیرسرمایه‌داری تسریع کند، با نخستین مانع خود روبه‌رو شد: شکاف در میان چپ ایران و نیروهای چپ تأثیرگذار و دارای پایگاه گسترده در تبعیت از حزب توده آشکار شد. در مه ۱۹۷۹، با تلاش روحانیان برای تثبیت موقعیت خود و حذف گروه‌های مخالف، کشمکش قدرت در ایران تشدید شد. فداییان خلق و مجاهدین خلق نخستین اهداف این حملات بودند. به‌طور محرمانه به سپاه پاسداران دستور داده شد تا نیروهای مسلح انقلابیون چپ‌گرا را خلع سلاح کنند.^{۶۲} در این شرایط، حزب توده - برخلاف انتظار بسیاری - از اقدامات رژیم حمایت کرد. با توجه به خصومت تاریخی میان حزب توده و گروه‌های چریکی، این اقدام چندان هم شگفت‌انگیز نبود. مسکو تلاش‌های پیشین برای ایجاد پل میان چپ‌های متفرق را آشکارا هدایت کرده بود. با شکست این تلاش‌ها، حزب توده به خصومت دیرینه خود با چپ رادیکال بازگشت.^{۶۳}

در اتحاد شوروی، حمله به گروه‌های چپ در ایران در چارچوب رشد شعارهای ضدکمونیستی روحانیان، از جمله آیت‌الله خمینی تحلیل شد و صدهای انتقادی نسبت به راهبرد شوروی در حمایت از حکومت مذهبی را تقویت کرد. در سال ۱۹۷۹، وضعیت ایران در دو شماره کمونیست، نشریه اصلی حزب به‌صورت علنی بحث شد.^{۶۴} چنین توجهی به یک رویداد بین‌المللی که شوروی به‌طور مستقیم در آن دخالت نداشت، در صفحات این نشریه امری نادر بود. در هر دو مقاله، انقلاب و رژیم جدید به‌عنوان ضدامپریالیست و «عیناً مرفی» ستایش شد. اما این ارزیابی‌های مثبت در هیئت تحریریه نشریه بحث‌هایی شدید درباره ماهیت انقلاب ایران برانگیخت. سوابق این بحث‌ها، تضادهای اساسی میان نظریه و واقعیت را آشکار می‌سازد؛ تضادهایی که برای بعضی از ایدئولوگ‌ها کاملاً مشهود بود و بسیاری را آزار می‌داد. یکی از تندترین مداخلات را بوریس لیخاچف^{۶۵}، از سردبیران نشریه کمونیست مطرح کرد. او یادآور شد که نشریه توجهی بی‌سابقه به انقلاب ایران داشته است و پیشنهاد کرد انتشار یکی از مقالات به تعویق افتد. لیخاچف تأکید کرد که ارگان اصلی حزب هنوز آماده ارائه تحلیلی قطعی از انقلاب نیست، زیرا ماهیت آن روشن نشده است:

«باید اشاره کنم که در تحلیل ما از انقلاب ایران، نقاط ضعف وجود دارد. اگر صرفاً اخبار را گزارش کنیم، شاید بتوان از پرسش‌ها اجتناب کرد؛ اما اگر تحلیل ارائه دهیم، باید نیروهای محرک انقلاب را توضیح دهیم و در این متن چنین توضیحی وجود ندارد....»^{۶۶}

مهم‌تر از همه این بود که لیخاچف تردید خود را نسبت به متری بودن انقلاب ایران پنهان نکرد. او همان پرسشی را مطرح کرد که احتمالاً بسیاری در ذهن داشتند: «اگر این یک انقلاب متری است، چرا روحانیت آن را رهبری می‌کند؟ و اگر متری نیست، چرا ما از آن حمایت می‌کنیم؟» سخنان او تصویری از سردرگمی افرادی را عیان می‌کرد که وظیفه داشتند معنای انقلاب ایران را تبیین کنند. با همه انعطاف‌پذیری دکترین شوروی، بعضی همچنان انجام این کار برایشان دشوار بود. به گفته لیخاچف:

«و انقلاب کجاست؟ این یک انقلاب روحانی تحت لوای یکی از مذهبی‌ترین جنبش‌هاست. من مخالف پوشش این رویدادها نیستم، اما پرسش‌های دردناکی مطرح می‌شود. ما باید ارزیابی سیاسی روشنی از این انقلاب ارائه دهیم.»^{۶۷}

در اوت ۱۹۷۹، شورش در کردستان بهانه‌ای در اختیار دولت مرکزی تهران قرار داد تا حملات خود را علیه چپ ایران گسترش دهد. هرچند این حملات بیشتر متوجه مجاهدین خلق و فداییان خلق بود، حزب توده نیز به‌طور کامل از این موج سرکوب مصون نماند. در ۱ اوت ۱۹۷۹، کیانوری در نامه‌ای به مسکو از بی‌ثباتی فزاینده سخن گفت و وقوع «درگیری‌های مسلحانه میان نیروهای متری حامی تحولات انقلابی و ضدانقلاب و عناصر راست افراطی» را پیش‌بینی کرد. او موضوع مسلح‌کردن حزب توده را مطرح کرد تا در رویارویی احتمالی داخلی آماده باشد.^{۶۸} کیانوری به هم‌تایان آلمان شرقی خود گفته بود اداره بین‌الملل حزب کمونیست شوروی او را از حمایت مسکو مطمئن ساخته بود، اما در عین حال بر ضرورت تداوم حمایت از [آیت‌الله] خمینی تأکید کرده بود تا از «چرخش نامطلوب رویدادها» (یعنی کودتای طرفدار امریکا) جلوگیری شود و هم‌زمان نفوذ حزب افزایش یابد.^{۶۹}

در ۲۰ اوت ۱۹۷۹/۱۰ مرداد ۱۳۵۸، سپاه پاسداران دفتر مردم، روزنامه حزب توده را مهر و موم کرد. حمایت ادعایی این روزنامه از جدایی‌طلبی کردها بهانه این اقدام اعلام شد، هرچند رهبری حزب عمداً خود را از مسئله کردستان فاصله گرفته بود. این تحول، بررسی درخواست کیانوری را در دبیرخانه کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی تسریع کرد. به‌دنبال پیشنهاد اداره بین‌الملل، دبیرخانه به کا.گ.ب و ستاد کل ارتش دستور داد درخواست کیانوری را بررسی کنند و امکان ارسال سلاح‌های غیرساخت شوروی، مانند تفنگ‌های خودکار و نارنجک را برای مقاصد دفاعی به حزب توده مدنظر قرار دهند.^{۷۰} در نهایت، با آرام‌تر شدن اوضاع، تصمیم

برای مسلح کردن حزب توده کنار گذاشته شد؛ پولیتبورو تنها یک سال بعد بار دیگر به این درخواست بازگشت. در ژوئیه ۱۹۸۰، کیانوری در سفر به مسکو پیشنهادهایی برای مسیرهای انتقال سلاح - از راه‌های زمینی یا هوایی - ارائه داد. اما یوری آندروپوف و بوریس پونومارف که با او دیدار کرده بودند، به کمیته مرکزی توصیه کردند در این تصمیم شتاب نکنند:

«با در نظر گرفتن اهمیت سیاسی حساس این موضوع، وضعیت کشور و شرایط حزب توده و نیروهای چپ به‌طور کلی، پیشنهاد می‌کنیم درخواست کیانوری با دقت بیشتری بررسی شود و تصمیم‌گیری به زمان دیگری موکول شود...»^{۷۱}

کمیته مرکزی دیگر هرگز به این موضوع نپرداخت.

در شوروی، هم‌زمان با بحث‌های درون کمیته مرکزی، کارزاری انتقادی اما محتاطانه در مطبوعات شکل گرفت. در ۴ سپتامبر ۱۹۷۹، الکساندر بووین^{۷۲} مقاله‌ای درباره ایران منتشر کرد. بووین که نویسنده سخنرانی‌های برژنف در حوزه مسائل بین‌المللی بود، از درجه‌ای از آزادی و استقلال در فعالیت‌های روزنامه‌نگارانه برخوردار بود و اغلب دیدگاه‌های «روشنفکران حزبی» را در عرصه عمومی بازتاب می‌داد.^{۷۳} مقالات او درباره انقلاب ایران همواره با مواضع رسمی مسئولان همسو نبود و ظاهراً واکنش‌های خشم‌آلود ولادیمیر وینوگرادوف^{۷۴}، سفیر شوروی در ایران را برانگیخت.^{۷۵}

در این مقاله، بووین رژیم انقلابی را به سانسور و سرکوب آزادی بیان متهم و به تعطیلی رسانه‌هایی اشاره کرد که دیدگاه‌هایی متفاوت از «ایدئولوژی دینی رسمی» ارائه می‌دادند. او همچنین به مسئله اقلیت‌های ملی پرداخت و اشاره کرد که اتهامات «خیانت» علیه کسانی که از اقلیت‌ها حمایت می‌کنند، باید به‌عنوان اقدامات سرکوبگرانه رژیم تلقی شود. در نهایت، بووین نظرهای خود را در پاراگرافی جمع‌بندی کرد که تصویری به‌مراتب انتقادی‌تر از روایت رسمی شوروی از رژیم ایران ارائه می‌داد:

«برای من روشن است که احساس تعصب مذهبی، هیجان‌های ضدکمونیستی و تمایل به تحریف سیاست و نیت‌های کشوری دوست [یعنی اتحاد شوروی] به سود مردم ایران نخواهد بود... ائتلاف نیروهای سیاسی، جنبش‌ها و گروه‌هایی که پیروزی انقلاب را تضمین کردند، از هم پاشیده است...»

سرکوب چپ به‌طور خودکار، راست افراطی را تقویت کرده و زمینه‌ای مساعد برای فشار خارجی ایجاد کرده است... همه این‌ها وضعیت کشور را بی‌ثبات و آکنده از تعارض و غافلگیری‌های پیش‌بینی‌ناپذیر می‌سازد.^{۷۶}

اگرچه رهبران شوروی در مواضع علنی خود بسیار محتاط بودند، در محافل خصوصی اغلب دیدگاه‌هایی درباره وضعیت ایران ابراز می‌کردند که چندان با مواضع مطرح‌شده در مقاله بووین تفاوت نداشت. برژنف در دیداری با اریش هونکر^{۷۷} در اکتبر ۱۹۷۹، اذعان کرد که رهبران شوروی افزایش آزار «نیروهای مترقی» و سرکوب اقلیت‌های قومی در ایران را مشاهده می‌کنند. با این حال او تأکید کرد که انقلاب ایران این کشور را از اتحاد با امریکا دور کرده است و از این‌رو، ضدامریکایی بودن [آیت‌الله] خمینی مهم‌تر از تمامی کاستی‌های رژیم اوست.^{۷۸}

اتحاد شوروی، حزب توده و تشدید کشمکش قدرت در ایران (۱۹۸۰-۱۹۸۱)

به گفته سفیر وینوگرادوف، او در شامگاه ۲۷ دسامبر ۱۹۷۹/۶ دی ۱۳۵۹ دستوری دریافت کرد که شخصاً [آیت‌الله] خمینی را از آغاز عملیات نظامی شوروی در افغانستان مطلع سازد. وینوگرادوف بلافاصله در قم با وی دیدار کرد. واکنش [آیت‌الله] خمینی متعادل بود؛ او حتی پذیرفت که در صورت محدود بودن عملیات به سه ماه، از انتقاد علنی خودداری کند. وینوگرادوف همچنین نقل می‌کند که [آیت‌الله] خمینی از او خواست برای اعمال حق وتوی شوروی علیه قطعنامه پیشنهادی امریکا در شورای امنیت که هدف آن تحریم ایران در واکنش به بحران گروگان‌گیری بود، تلاش کند.^{۷۹}

در ۳ ژانویه ۱۹۸۰، برژنف یادداشتی از مشاوران سیاست خارجی خود دریافت کرد که در آن دلایل خودداری شورای امنیت از رأی‌گیری ارائه شده بود. در این یادداشت، پنج دلیل اصلی برای استفاده از حق وتو ذکر شده بود. نخست، تحریم‌ها مجازاتی برای موضع ضدامپریالیستی ایران تلقی می‌شد. دوم، حمایت شوروی از محاصره اقتصادی ایران در میان دیگر کشورهای مترقی جهان سوم مورد قبول واقع نمی‌شد. سوم، واکنش در داخل ایران می‌توانست به بحرانی در روابط شوروی و ایران بینجامد؛ بحرانی که بویژه با توجه به واکنش محتاطانه ایران به حمله شوروی به افغانستان، بسیار نامناسب تلقی می‌شد. افزون بر آن، چنین اقدامی

می‌توانست مذاکرات اقتصادی در جریان، بویژه در زمینه حساس تجارت گاز طبیعی را به خطر اندازد. چهارم، اتحاد شوروی ناچار می‌شد بخشی از محاصره اقتصادی باشد و عملاً بر اساس قواعد تعیین شده از سوی امریکا عمل کند؛ موضعی که ذاتاً قابل قبول نبود. پنجم، اگرچه استفاده از وتو بی‌تردید واکنش منفی امریکا را در پی داشت، نویسندگان یادداشت معتقد بودند که پس از حمله به افغانستان، روابط دوجانبه در پایین‌ترین سطح خود قرار دارد و اقدام مزبور خسارت بیشتری وارد نخواهد کرد.^{۸۰} ده روز بعد، اتحاد شوروی قطعنامه ضدایرانی را وتو کرد.

این یادداشت آشکار می‌سازد که دلایل اصلی این تصمیم، آمیزه‌ای از ملاحظات ایدئولوژیک و ژئوپلیتیکی بود که جهان‌بینی رهبری شوروی را شکل می‌داد. از یک سو، پولیتورو باید تجارت خود را با ایران حفظ می‌کرد و روابطی مناسب نه تنها با ایران، بلکه با کشورهایی نگه می‌داشت که حمله به افغانستان را محکوم نکرده بودند. از سوی دیگر، لازم بود تصویر شوروی به عنوان رهبر جنبش جهانی ضدامپریالیستی حفظ شود؛ کشوری که از «تنبیه ایران ضدامپریالیست» از سوی امریکا حمایت نمی‌کند و حاضر نیست در بازی‌ای شرکت کند که قواعد آن را امریکا تعیین کرده است.

تهاجم شوروی به افغانستان، حملات رژیم ایران به چپ داخلی را تسهیل و در نگاه افکار عمومی مشروع جلوه داد. با تشدید مواضع اسلامی علیه نیروهای انقلابی چپ، حزب توده همچنان قاطعانه در کنار حکومت ایستاد و از سرکوب فزاینده فداییان و مجاهدین حمایت کرد. اگرچه کیانوری اغلب، پیام‌هایی دلگرم‌کننده به اولیانوفسکی می‌فرستاد، اما برخی پیام‌ها حاکی از آمادگی حزب برای مبارزه احتمالی نیز بود. در ژوئیه ۱۹۸۰، کیانوری درخواست کرد سه عضو حزب برای آموزش فنی در زمینه «کار مخفی» (فعالیت زیرزمینی)^{۸۱} به شوروی اعزام شوند. او از رفقای شوروی خواست این برنامه آموزشی تا حد امکان فشرده و کوتاه باشد، زیرا حزب به چنین متخصصانی به شدت نیاز داشت.^{۸۲} بدین ترتیب، حزب توده به مسکو نشان می‌داد که با وجود حمایت علنی از رژیم، در وضعیت آماده‌باش قرار دارد.

آغاز جنگ ایران و عراق در سپتامبر ۱۹۸۰ به [آیت‌الله] خمینی امکان داد روند تثبیت قدرت و حذف گروه‌های مخالف را تشدید کند. از منظر شوروی، حمله عراق اشتباهی آشکار بود. این اقدام بویژه برای روابط شوروی و ایران و نیز برای حزب توده زیان‌بار تلقی می‌شد. از سال ۱۳۵۱/۱۹۷۲، عراق یکی از اصلی‌ترین

خریداران تسلیحات شوروی در خاورمیانه بود و همچنین معاهده دوستی با شوروی امضا کرده بود. هرچند پس از کارزار سرکوبگرانه صدام حسین علیه حزب کمونیست عراق، روابط دو کشور به گرمی اوایل دهه ۱۳۵۰/۱۹۷۰ نبود، اما عراق همچنان متحد شوروی به شمار می‌رفت.^{۸۳} شرایط روز حمله نیز بر واکنش تند ایران نسبت به شوروی افزود. در ۲۲ سپتامبر ۱۹۸۰، هنگامی که عراق عملیات نظامی خود را آغاز کرد، طارق عزیز، وزیر امور خارجه عراق در مسکو بود. گرچه این سفر از پیش برنامه‌ریزی شده بود و رهبری شوروی انتظار نداشت جنگ هم‌زمان با حضور عزیز در مسکو آغاز شود، این هم‌زمانی در تهران این تصور را ایجاد کرد که شوروی از تجاوز عراق حمایت کرده است.^{۸۴} یوگنی پریماکوف^{۸۵} که در آن زمان مدیر مؤسسه شرق‌شناسی بود، بعدها یادآور شد که مسکو این اقدام را تلاش صدام برای «کشاندن شوروی به ماجراجویی نظامی خود» می‌دانست.^{۸۶} پولیتبورو در واکنشی سریع، فروش تسلیحات به عراق را متوقف کرد تا اتحاد شوروی را، دست‌کم در نگاه ایرانیان قدرتی بی‌طرف جلوه دهد.^{۸۷} این بی‌طرفی موجب نارضایتی آشکار صدام حسین شد؛ او این نارضایتی را در نامه‌ای شخصی و عاطفی به برژنف ابراز کرد.^{۸۸} در پاسخ، برژنف تأکید کرد که جنگ ایران و عراق به سود امریکا است، زیرا امریکا «می‌کوشد با استفاده از دست‌ها و خون عراقی‌ها، ایران را وادار سازد از مواضع رادیکال ضد امپریالیستی خود فاصله بگیرد».^{۸۹} با وجود مخالفت واقعی رهبری شوروی با تجاوز عراق، افکار عمومی ایران به‌طوری فزاینده علیه شوروی شد. برای [آیت‌الله] خمینی، این امر بهانه‌ای دیگر برای تشدید حملات به چپ سیاسی فراهم آورد.

جنگ ایران و عراق به‌طور موقت از شدت منازعات داخلی کاست؛ انتخاب ابوالحسن بنی‌صدر به‌عنوان نخستین رئیس‌جمهور جمهوری اسلامی، او را به رهبر مخالفان [آیت‌الله] خمینی بدل کرد.^{۹۰} این مقطع زمانی برای حزب توده، لحظه‌ای سرنوشت‌ساز بود. حزب می‌توانست با بنی‌صدر و مجاهدین خلق متحد شود و علیه رژیم بایستد، یا منفعلانه نظاره کند که حکومت قدرتمندترین گروه چپ‌گرا را سرکوب کند. کیانوری و کمیته اجرایی او گزینه دوم را برگزیدند و مسکو نیز به‌طور کامل از این تصمیم حمایت کرد. در سال ۱۹۸۱، حملات [آیت‌الله] خمینی به مخالفان بار دیگر شتاب گرفت. پس از برکناری بنی‌صدر از ریاست‌جمهوری، رژیم حمله به شبکه مجاهدین را تشدید کرد. در حالی که حکومت در حال نابودی ساختار مجاهدین بود، حزب توده همچنان بی‌قید و شرط از رهبری اسلامی حمایت می‌کرد.^{۹۱}

در شوروی، تحولات سریع ایران به تقویت صداهاى انتقادى نسبت به رژیم اسلامى و راهبرد حزب توده در حمایت از آن انجامید. یکى از کارشناسانى که خواستار بازنگرى در موضع شوروى شد، گئورگى میرسكى^{۹۲} پژوهشگر مشهور مسائل خاورميانه و پژوهشگر ارشد در مؤسسه اقتصاد جهانى و روابط بين‌الملل^{۹۳} بود که از مراکز اصلى روشنفکران سياست خارجى شوروى به شمار مى‌رفت.^{۹۴} از دیدگاه میرسكى، حمایت شوروى از برکنارى بنى‌صدر نمونه‌اى از سياستى کوتاه‌بينانه بود که مى‌توانست به نابودى کامل اپوزيسيون مترقى در برابر [آيت‌الله] خمينى بينجامد. در یکى از نشست‌هاى تخصصى غيرعلنى، میرسكى بيان کرد که حذف بورژوازى ملى (يعنى بنى‌صدر) از صحنه سياسى ايران شايد از جنبه‌اى مثبت باشد، اما هم‌زمان به شکست مجاهدين خلق انجاميده است. او تصريح کرد که در نتيجه اين تحولات «ما تنها قدرتى را که مى‌توانست در برابر تاريخ‌اندیشى بایستند، از دست داده‌ايم».^{۹۵} میرسكى از مقاومت شوروى در پذيرش واقعيت در حال تغيير نيز انتقاد کرد:

«مشکل اين است که [نابودى مجاهدين] کارزارى را براى نابودى همه نيروهاى چپ و ايجاد ديکتاتورى نامحدود روحانيان آغاز خواهد کرد. مى‌توانيد به تکرار اين جمله که «انقلاب بى انقلاب» در حال گسترش است ادامه دهيد و آن را ستايش کنيد. اما سال ۱۹۷۹ بود که شما اين تز را تدوين کرديد، اکنون سال ۱۹۸۱ است و واضح است که همه چپ‌هاى سياسى تهديد مى‌شوند و البته آنچه اکنون اتفاق مى‌افتد یک انقلاب نيست، بلکه یک ضدانقلاب است [...] بنابراين شايد فردا آنها چپ‌هاى سياسى را در ايران قتل عام کنند و اگر کمونيست‌ها اعتراض کنند، از اعدام آنها نيز لذت خواهند برد».^{۹۶}

همان‌طور که مى‌دانيم، پيشگويى میرسكى در نهايت کاملاً درست از آب درآمد. البته در همان جلسه يوگنى پريماکوف پاسخى معتدل به او داد. پريماکوف تأکيد کرد که نمى‌توان موضع طرفدار امپرياليسم سياستمداران ايرانى مانند بنى‌صدر را نادیده گرفت. اما او اذعان کرد که «از نظر ايدئولوژيکى حمايت از موضع بنيادگرايان اسلامى اشتباه بود.» (تأکيد از نويسنده است).^{۹۷}

از اين رو، آشکار است که تا سال‌هاى ۱۹۸۱ و ۱۹۸۲، در سطوح رهبرى شوروى و در جامعه کارشناسان، نارضايتى و نااميدى فزاينده‌اى از مسير توسعه سياسى ايران وجود داشت. به هر حال براى رهبرى شوروى، ايران همچنان یک عرصه فرعى ماند و توجه اصلى به افغانستان - و تعريف سياست جهان سوم

شوروی و استراتژی جنگ سرد در آن زمان - بود. این بی‌توجهی دقیق پولیتبورو به حزب توده امکان داد تا اداره بین‌الملل (و در نتیجه سایر رهبران شوروی) وعده‌ها و چشم‌اندازهای خوش‌بینانه‌ای از همکاری با رژیم ایران ارائه دهد. رؤسای پولیتبورو که نمی‌خواستند تعادل موجود را برهم بزنند، تعادلی که در آن آمریکا و جمهوری اسلامی بیشتر درگیر بحران گروگان‌گیری و درگیری میان یکدیگر بودند (و بنابراین کمتر به دخالت در امور افغانستان علاقه داشتند)، از پذیرش این بازی حزب توده و ادامه حمایت از [آیت‌الله] خمینی خشنود بودند.

فروپاشی توهم‌ها (۱۹۸۳-۱۹۸۲)

در پایان سال ۱۹۸۱، تحولات داخلی ایران باعث شد تا بیشتر امیدهای مانده که اداره بین‌الملل حزب کمونیست شوروی و نظریه‌پردازانی مانند روستیسلاو اولیانوفسکی برای آینده انقلاب ایران داشتند، از بین برود. حملات علیه مخالفان و تمرکز قدرت در دست روحانیان موجب شد که به رغم وفاداری مستمر حزب توده به رژیم، هیچ چشم‌انداز سیاسی برای حزب برجا نماند. زمینه جنگ ایران و عراق نیز به ایجاد احساس عمومی بی‌اعتمادی نسبت به رهبری و جامعه ایران کمک کرد. حضور مستمر شوروی در افغانستان نیز روحانیان را آزرده می‌کرد و جریان پناهندگان افغان به رژیم امکان می‌داد شوروی را به عنوان قدرت «شیطانی» معرفی کند.

در سال ۱۹۸۲، روند رو به وخامت در روابط ایران و شوروی برای اکثر محققان بین‌المللی نیز آشکار شد. در ژانویه، نماینده بریتانیا در تهران، نیکلاس بارینگتون^{۹۸}، به لندن اطلاع داد که شایع شده بحث در حزب حاکم جمهوری اسلامی درباره روابط با حزب توده و شوروی بالا گرفته است. او حتی احتمال قریب‌الوقوع پاکسازی سراسری حزب توده را مطرح کرد، زیرا رژیم این حزب را «خطرناک می‌دانست».^{۹۹}

در ژوئیه ۱۹۸۲، اولیانوفسکی مقاله‌ای در روزنامه کمونیست منتشر کرد که به وضعیت ایران اختصاص داشت. در این مقاله، او به برخی از «تحولات ناخوشایند» در اوضاع داخلی ایران پرداخت و به شدت از «جست‌وجوی توهمی مسیر سومی بین سرمایه‌داری و سوسیالیسم و تلاش‌ها برای تحمیل افکار اجتماعی، اقتصادی و اخلاقی برگرفته از قرآن» انتقاد کرد.^{۱۰۰} اولیانوفسکی درباره تفرقه چپ ایران نیز اظهار کرد که این گروه‌ها به دلیل اختلافات بر سر استراتژی و تاکتیک‌ها از یکدیگر جدا شده‌اند و گاهی این جدایی‌ها را به طور

مصنوعی بزرگنمایی می‌کنند.^{۱۰۱} او خواستار تشکیل جبهه‌ای متحد (*Edinyi* با حرف «E» بزرگ) به دست همه نیروهای چپ در ایران شد تا انقلاب را ادامه دهند. این نشان‌دهنده باور مداوم او بود که انقلاب هنوز ادامه دارد و می‌توان از آن بهره برد. او با وجود رکود موجود در روند انقلابی، بر چشم‌اندازهای روشن مبارزه ضد امپریالیستی تأکید کرد: «مرحله پس از فوریه در انقلاب را می‌توان نقطه بحرانی انقلاب تعریف کرد، یعنی بحران موقت آن. اما بحران یک انقلاب نیز خود انقلاب است؛ یا عقب‌نشینی می‌کند یا پیش می‌رود.^{۱۰۲}

مقاله اولیانوفسکی بحث‌های پرشوری در میان اعضای هیئت تحریریه کمونیست ایجاد کرد. برخی از نظریات، بازتاب‌دهنده سردرگمی مداوم نظریه‌پردازان شوروی درباره موضع‌گیری نسبت به [آیت‌الله] خمینی بود. گروهی از سردبیران نگران بودند که اشاره مقاله به حملات رژیم اسلامی به چپ‌ها ممکن است واکنش منفی مقامات ایرانی را برانگیزد.^{۱۰۳} شماری دیگر از عوام‌فریبی اولیانوفسکی درباره «بحران انقلاب» به عنوان یکی از مراحل انقلاب انتقاد می‌کردند و یکی از سردبیران به صراحت پرسید: «چگونه باید این بحران انقلاب را درک کنیم، شاید این همان ضدانقلاب باشد؟»^{۱۰۴} استپان سالیچف^{۱۰۵}، متخصص جنبش بین‌المللی کارگری و کارمند بازنشسته کاگب، بحث را با یک نظر روشن جمع‌بندی کرد:

«در مقاله نقاط متناقض زیادی وجود دارد. از یک سو نویسنده معتقد است که انقلاب اسلامی را می‌توان به عنوان شکل ویژه‌ای از ایدئولوژی در نظر گرفت [. . .]. از سوی دیگر می‌گوید که مبارزه طبقاتی در مرکز [ایدئولوژی انقلابی] قرار دارد. از یک طرف می‌خواهیم امتیاز بدیم؛ اما از طرف دیگر می‌فهمیم که با ارزیابی ما از محتوای طبقاتی انقلاب مطابقت ندارد. اهداف با هم نمی‌خوانند.»^{۱۰۶}

در واقع، در اواخر سال ۱۹۸۲، جامعه کارشناسان از نظرهای اولیانوفسکی حمایت چندانی نمی‌کرد. در حالی که اولیانوفسکی معتقد بود انقلاب ایران تمام نشده است و می‌تواند کشور را به مسیر توسعه غیرسرمایه‌داری سوق دهد، اکثر کارشناسان شوروی بر این باور بودند که ایران با این مفهوم تطابق ندارد. بعضی اظهار کردند که انقلاب ایران ویژگی «خُرده‌بورژوازی» خود را آشکار کرده است^{۱۰۷} و بعضی دیگر به طور مستقیم گفتند که ایران دیگر به مسیر غیرسرمایه‌داری وارد نمی‌شود، زیرا در حال حاضر خیلی پایین‌تر از مسیر سرمایه‌داری است.^{۱۰۸} در مجموع و به رغم بحث‌های جزئی، جامعه کارشناسان به شکل‌گیری دیکتاتوری سیاسی در ایران و فقدان چشم‌انداز برای حرکت انقلاب ایران به سمت مسیری «مترقی» اذعان کردند.^{۱۰۹}

سرکوب حزب توده به دست رژیم در فوریه ۱۹۸۳/ بهمن ۱۳۶۱ این نتیجه‌گیری‌ها را تأیید کرد. جرمی فریدمن به درستی گفته است: «چپ ایران در نهایت به یکی دیگر از قربانیان تلاش مسکو برای مقابله با نفوذ امریکا به نام سوسیالیسم تبدیل شد.»^{۱۱۰}

بزرگ‌ترین ناامیدی را خود اولیانوفسکی بیان کرد، او طبیعتاً احساس می‌کرد رژیم ایران به او خیانت کرده، رژیمی که سال‌ها برای آن تبلیغ کرده بود. اولیانوفسکی در مقاله جدید خود در *لیراتورنایا گازتا*^{۱۱۱} در ژوئن ۱۹۸۳ نه تنها نقش شیطانی امریکا را نقد کرد، بلکه برای اولین بار به صراحت از رژیم ایران انتقاد و حتی از اصطلاح «استبداد اسلامی» استفاده کرد.^{۱۱۲} از این رو، حتی اصلی‌ترین مدافع این دیدگاه که انقلاب ایران ماهیت «مترقی» دارد، سرانجام اشتباه خود را پذیرفت. اولیانوفسکی دو سال بعد نیز به صراحت اذعان کرد آنچه در ایران اتفاق افتاد «اصلاً انقلاب نبود»، «روح آزادی» از همان آغاز «در بند استبداد اسلامی» بود و این رژیم «یادآور تاریک‌ترین دوران قرون وسطی» بود.^{۱۱۳} آناتولی چرنیایف که به طور خصوصی مقاله جدید اولیانوفسکی را بررسی کرده بود، از پوشش «دقیق و موشکافانه» نویسنده از «مسئله ایران» تمجید کرد و حتی پیشنهاد داد مقاله اولیانوفسکی به جای متن پریماکوف درباره موضوعی مشابه منتشر شود، این تغییر نظر با توجه به اظهارات تحقیرآمیز چرنیایف درباره متون اولیانوفسکی در دفتر خاطراتش قابل توجه است.^{۱۱۴} اولیانوفسکی ممکن است از نتیجه انقلاب ایران به شدت سرخورده شده باشد؛ اما بسیاری از نخبگان شوروی نیز چنین بودند.

نتیجه‌گیری

در سال‌های ۱۹۸۲-۱۹۸۳/ ۱۳۶۰ - ۱۳۶۱، روحانیان ایران نه تنها توانستند قدرت خود را حفظ کنند، بلکه تمام مخالفان معنادار را نابود و در برابر تهاجم عراق مقاومت کردند. هیچ‌یک از امیدهای اداره بین‌الملل حزب کمونیست شوروی برای چرخش «مترقی» انقلاب ایران و گام نهادن این کشور به سمت مسیر غیرسرمایه‌داری تحقق نیافت. پافشاری روستیسلاو اولیانوفسکی که در سال ۱۹۸۲ و به رغم انتقادات صریح جامعه متخصص، که انقلاب همچنان «در مسیر درست» قرار دارد، نشان می‌دهد که این بخشی از باورهای اولیانوفسکی بوده است. اما این تنها نتیجه دل‌بستگی شدید اولیانوفسکی به مفاهیم نظری نبود، بلکه تا حدی نتیجه ارتباط نزدیک او با کیانوری و حزب توده نیز بود. اگرچه حزب توده آشکارا تا حد زیادی به حمایت مسکو وابسته بود، این وابستگی صرفاً یک رابطه سلسله‌مراتبی ساده نبود که در آن حزب توده فقط دستورات مسکو را اجرا کند. این

مقاله با بسط و تکمیل نظر جرمی فریدمن نشان می‌دهد که روابط میان حزب توده و اداره بین‌الملل، رابطه‌ای دوسویه و تأثیرگذار بر یکدیگر بود و هر دو طرف باورهای ایدئولوژیک یکدیگر را تقویت می‌کردند. برای اولیانوفسکی مهم بود که ایران را در حال حرکت به سوی مسیر توسعه غیرسرمایه‌داری ببیند، و این کیانوری بود که پیش‌تر در نوامبر ۱۹۷۸ / آبان ۱۳۵۷، توضیح داده بود که این روند دقیقاً چگونه در حال وقوع است و نیروی ضد امپریالیست دقیقاً چه کسی است. همین برداشت بود که اولیانوفسکی را متقاعد کرد که کیانوری نامزدی مناسب برای حمایت در رهبری حزب توده است. حمایت اولیانوفسکی و نحوه معرفی کیانوری به پولیتبورو، نقش اساسی در تأیید او به عنوان دبیر اول داشت. پس از آن، در زمانی که رهبر حزب توده و حامی دیدگاه ایدئولوژیک او به یک نظر رسیدند، هر دو در تبادل نظرهایشان، در تقویت موضع جدید کوشیدند. کیانوری چشم‌اندازهای خوش‌بینانه را به اداره بین‌الملل ارائه می‌داد و اولیانوفسکی این دیدگاه را به پولیتبورو منتقل می‌کرد و از مواضع خود به صورت علنی دفاع می‌کرد.

به رغم همه نشانه‌های هشداردهنده، اصرار حزب توده و اولیانوفسکی بر اینکه [آیت‌الله] خمینی را به عنوان رهبری ضد امپریالیست ببینند که ایران را در مسیر غیرسرمایه‌داری هدایت خواهد کرد، نمونه‌ای منحصربه‌فرد و قانع‌کننده از تأثیر مفاهیم ایدئولوژیک بر تفکر سیاست‌گذاران شوروی است. از این رو، این مثال سهمی مهم در فهم نقش مبانی نظری ایدئولوژی در فعالیت‌های اداره بین‌الملل دارد. سرنوشت حزب توده، محدودیت نفوذ اداره بین‌الملل در تصمیم‌گیری را نیز نشان می‌دهد. سرکوب حزب توده و وخامت روابط دوجانبه، هیچ کدام باعث نشد پولیتبورو رژیم ایران را محکوم کند. جنگ سرد مهم‌تر بود. البته این بدان معنا نیست که اعضای پولیتبورو صرفاً عمل‌گرایانی محض بودند. در نهایت، همه رهبران شوروی تا حدی تحت تأثیر جهان‌بینی قرار داشتند که بر بنیان‌های ایدئولوژیک شکل گرفته بود؛ اما از نظر تاکتیکی از دریچه جنگ سرد به مسائل می‌نگریستند. برخلاف اولیانوفسکی، برای چهره‌های بانفوذ پولیتبورو مانند آندروپوف^{۱۱۵}، حمایت از [آیت‌الله] خمینی به دلیل برخی ملاحظات ژئوپلیتیکی جنگ سرد بود. افزون بر این، می‌توان دید که چنین ملاحظاتی هم در آغاز انقلاب (مانند فعالیت کمیسیون پولیتبورو درباره ایران) و هم درباره روابط با رژیم مذهبی (برای مثال، دلایل وتوی شوروی علیه تحریم‌های ضدایرانی و واکنش محدود به سرکوب حزب توده)، مهم‌ترین عامل تصمیم‌گیری بود. این که آیا اتحاد شوروی با حمایت از [آیت‌الله] خمینی واقعاً دستاورد

ژئوپلیتیکی کسب کرد یا نه، بویژه با توجه به خصومت روزافزون ایران نسبت به شوروی در پی تجدید معاملات تسلیحاتی شوروی با عراق و ادامه جنگ در افغانستان، موضوعی قابل بحث است؛ اما در شرایط اوایل دهه ۱۹۸۰ که تنش‌های تازه میان ابرقدرت‌ها خطر تبدیل جنگ سرد به درگیری مستقیم را در پی داشت، برای شوروی همین کافی بود که ایران، فارغ از وضعیت داخلی آن، ضدامریکایی باشد. اگرچه این مقاله بر اهمیت نظریه مسیر غیرسرمایه‌داری برای اداره بین‌الملل تأکید دارد؛ اما باید گفت که دلایل اداره بین‌الملل برای حمایت از [آیت‌الله] خمینی اغلب با دلایل پولیتبورو متفاوت بود. این تفاوت دلایل، نمونه‌ای از ناهمگونی نظام سیاست خارجی شوروی را نشان می‌دهد؛ هرچند در مورد خاص ایران، این نظام در حمایت از [آیت‌الله] خمینی متحد بود؛ اما منطق پشت این حمایت یکسان نبود.

با این وصف، پولیتبورو و اداره بین‌الملل در ارزیابی وضعیت ایران یک نقطه مشترک داشتند و آن هم بی‌توجهی تقریباً کامل به برنامه سیاسی [آیت‌الله] خمینی و دین به عنوان مؤلفه اصلی آن بود. همین غفلت سبب شد انقلاب ایران، در نظر جامعه متخصصان، نقشی مهم در بی‌اعتبار شدن نظریه مسیر غیرسرمایه‌داری داشته باشد. این انقلاب، همراه با تهاجم شوروی به افغانستان، آماده نبودن کارشناسان شوروی را برای تحلیل اسلام به عنوان یک ایدئولوژی سیاسی آشکار ساخت. این مسئله در نهایت به بازجهت‌گیری منابع دانشگاهی و روی آوردن آن‌ها به مطالعه چالش‌های ایدئولوژیک جدید و کنار گذاشتن تدریجی نظریه مسیر غیرسرمایه‌داری توسعه منجر شد. ناتوانی سیاست خارجی شوروی در تحلیل دقیق رویدادهای ایران نه تنها بنیان‌های نظری آن را بی‌اعتبار کرد، بلکه به شکل‌گیری روزافزون یک باور در جناح «روشنفکر» حزب انجامید که سیاست خارجی شوروی در پاسخ به این چالش‌های جدید ناتوان است و نیاز به اصلاح دارد. اندکی پس از به قدرت رسیدن میخائیل گورباچف، این روند به تدریج آغاز شد. بازنشستگی روستیسلاو اولیانوفسکی در سال ۱۹۸۶ پیامی نمادین در این زمینه بود: نظریه مسیر غیرسرمایه‌داری جای خود را به مفاهیم ایدئولوژیک جدید می‌داد.

یادداشت‌ها

^۱ Dmitry Asinovskiy, Rostislav Ulianovskii, the Tudeh Party of Iran and Soviet attempts to set Iran on a non-capitalist path of development (۱۹۷۹-۸۳), *Cold War History*, ۲۴:۱, ۴۵-۶۵, DOI: ۱۰.۱۰۸۰/۱۴۶۸۲۷۴۵, ۲۰۲۳, ۲۲۱۷۷۵۳

CONTACT Dmitry Asinovskiy, asinovskiid@ceu.edu Institute for Advanced Study, Central European University, Nador ut. ۹, Budapest ۱۰۵۱, Hungary

۲. پولیتبورو، همان دفتر سیاسی حزب کمونیست شوروی بود. ویراستار

۳. Nigel Gould-Davies, 'Rethinking the Role of Ideology in International Politics during the Cold War', *Journal of Cold War Studies* ۱, no. ۱ (۱۹۹۹): ۹۰-۱۰۹. Mark Kramer, 'Ideology and the Cold War', *Review of International Studies* ۲۵, no. ۴ (October ۱۹۹۹): ۵۳۹-۷۶ and Michael David-Fox, *Crossing Borders: Modernity, Ideology and Culture in Russia and the Soviet Union* (Pittsburgh: University of Pittsburgh Press, ۲۰۱۵).

۴. برای برخی از آثار اخیر ببینید:

Natalia Telepneva, *Cold War Liberation: The Soviet Union and the Collapse of the Portuguese Empire in Africa, 1961-1975* (Chapel Hill: University of North Carolina Press, ۲۰۲۱); and Jeremy Friedman, *Shadow Cold War: The Sino-Soviet Competition for the Third World* (Chapel Hill: University of North Carolina Press, ۲۰۱۵).

۵. این نظر را جرمی فریدمن در دو اثر اخیرش بر اساس یافته‌هایش در آرشیو آلمان شرقی ارائه کرده است:

Jeremy Friedman, in two of his recent publications based on his findings in the East German archives: *Ripe for Revolution: Building Socialism in the Third World* (Cambridge, MA; London: Harvard University Press, ۲۰۲۱), ۲۱۱-۶۲; and 'The Enemy of My Enemy: The Soviet Union, East Germany, and the Iranian Tudeh Party's Support for Ayatollah Khomeini', *Journal of Cold War Studies* ۲۰, no. ۲ (۲۰۱۸): ۳-۳۷.

۶. اندکی پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، تلاش‌هایی برای مطالعه عملکرد دستگاه کمیته مرکزی بر اساس منابع آرشیوی موجود در آن زمان انجام شد. به عنوان مثال، این کتاب به این مسئله پرداخته است:

Rudolf Pikhov, *Sovetskii Soiuz: istoriia vlasti 1945-1991* (Moscow: RAGS, ۱۹۹۸).

در دهه‌های بعد، تعداد رو به افزایش خاطرات و یادداشت‌های روزانه منتشر شده از بوروکرات‌های سابق، به گسترش دانش ما از مکانیسم‌های داخلی تصمیم‌گیری شوروی کمک کرده است. درباره اداره امور بین‌الملل، برخی از آموزنده‌ترین و پرکاربردترین منابع عبارتند از:

Anatolii Cherniaev, *Sovmestnyi iskhod: dnevnik dvukh epokh, 1972-1991 gody* (Moscow: ROSSPEN, ۲۰۰۸); Karen Brutents, *Tridsat' let na Staroi Ploshchadi* (Moscow: Mezhdunarodnye otnosheniia, ۱۹۹۸) and others.

اخیراً، نیکولای میتروخین تلاش کرده است تا بر اساس این موارد و ده‌ها روایت شخصی دیگر، از جمله مصاحبه‌های خودش با بوروکرات‌های سابق، رویکردی سیستماتیک‌تر برای مطالعه عملکرد دستگاه حزب کمونیست شوروی ارائه دهد. برای برخی از مطالعات مهم رجوع کنید به:

Nikolai Mitrokhin, 'The CPSU Central Committee Apparatus, ۱۹۷۰-۸۵: Personnel and Role in the Soviet Political System', *Russian History* ۴۱ (۲۰۱۴): ۳۰۷-۲۸; Nikolai Mitrokhin, "'Elita zakrytogo obshchestva'" MGIMO, mezhdunarodnye otdely TsK KPSS i prosopographiia ikh

sotrudnikov', *Ab Imperio* ۴ (۲۰۱۳): ۱۴۵-۸۶; and Nikolai Mitrokhin, 'Apparat TsK KPSS v ۱۹۵۳-۱۹۸۵ godakh kak primer zakrytogo obshchestva', *NLO* ۶ (۲۰۰۹): ۶۰۷-۳۰.

۷. برای برخی آثار اخیر دربارهٔ جامعهٔ متخصصان شوروی، ببینید:

David Engerman, 'Learning from the East: Soviet Experts and India in the Era of Competitive Coexistence', *Comparative Studies of South Asia, Africa and the Middle East* ۳۳, no. ۲ (۲۰۱۳): ۲۲۷-۳۸۰; Steffi Marung, 'The Provocation of Empirical Evidence: Soviet African Studies between Enthusiasm and Discomfort', *African Identities* ۱۶, no. ۲ (۲۰۱۸); Hanna Jansen, 'People's Internationalism: Central Asian Modernisers, Soviet Oriental Studies and Cultural Revolution in the East (۱۹۳۶-۱۹۷۷)' (PhD diss., University of Amsterdam, ۲۰۲۰) and Denis Volkov, 'Individuals, Institutions and Discourses: Knowledge and Power in Russia's Iranian Studies of the Late Imperial, Soviet and Post-Soviet Periods', *Middle East-Topics & Arguments*, no. ۴ (۲۰۱۵): ۶۱-۷۹.

۸. Ivan Maiskii

۹. Nikolai Bulganin

۱۰. 'Maiskii to Khrushchev and Bulganin', ۲۲ December ۱۹۵۵, F. ۵, Op. ۳۰, D. ۱۶۱, L. ۱, Rossiiskii Gosudarstvennyi Arkhiv Noveishei Istorii (Russian State Archive of Contemporary History) (RGANI), Moscow, Russia.

۱۱. *nekapitalisticheskii put' razvitiia*

۱۲. *gosudarstvo natsionalnoi demokratii*

۱۳. Doklad komissii po natsional'nomu i kolonial'nomu voprosam', ۲۶ July ۱۹۲۰ in Vladimir I. Lenin, *Polnoe Sobranie Sochinenii*, ۵th ed. Tom ۴۱ (Moscow: Izdatel'stvo politicheskoi literatury, ۱۹۸۱), ۲۴۱-۷.

۱۴. David Engerman

۱۵. Engerman, 'Learning from the East', ۲۳۲-۵.

۱۶. Friedman, *Shadow Cold War*, ۷۴.

۱۷. Boris Ponomarev

۱۸. Anatolii Cherniaev

۱۹. Cherniaev, *Sovmestnyi iskhod*, ۲۷۰.

چرنیاف در این جا به کتاب لئونارد شاپیرو اشاره کرده است، ببینید:

Leonard Schapiro, *The Communist Party of the Soviet Union* (New York: Vintage, ۱۹۶۰).

۲۰. Robert English, *Russia and the Idea of the West: Gorbachev, Intellectuals and the End of the Cold War* (New York: Columbia University Press, ۲۰۰۰), ۱۱۷-۵۸; Vladislav Zubok, *A Failed Empire: The Soviet Union in the Cold War from Stalin to Gorbachev* (Chapel Hill: University of North Carolina Press, ۲۰۰۹), ۱۶۵-۷۲; Vladislav Zubok, *Zhivago's Children: The Last Russian Intelligentsia* (Cambridge, MA: Harvard University Press, ۲۰۰۹) and Vladimir Shlapentokh, *Soviet Intellectuals and Political Power: the Post-Stalin era* (Princeton: Princeton University Press, ۱۹۹۰).

۲۱. برخی از پژوهش‌های اخیر سعی در پر کردن این خلأ داشته‌اند و به نقش «اعضای کمیترن» مانند اولیانوفسکی بیشتر پرداخته‌اند. برای مثال، ببینید: ۱۹-۲۲. Telepneva, *Cold War Liberation*.

برای اطلاعات بیشتر درباره ترکیب کارکنان اداره بین‌الملل، ببینید

Mitrokhin, 'Elita zakrytogo obshchestva'.

۲۲. Cherniaev, *Sovmestnyi iskhod*, ۲۷۰.

۲۳. همان، ۳۰۸.

۲۴. Rostislav Ulianovskii, 'Iz prozhitykh let. Memuary', *Vostok*, no. ۳ (۱۹۹۳): ۱۲۴-۴۵; and Rostislav Ulianovskii, 'Iz prozhitykh let. Memuary (okonchanie)', *Vostok*, no. ۴ (۱۹۹۳): ۱۳۴-۵۱.
۲۵. S. Mikhailova, 'Interviu s R.A. Ulianovskim', *Kariera*, no. ۱۳ (July ۱۹۹۱), ۱۳.

۲۶. Georgii Mirskii

۲۷. nedosidevshie

۲۸. Georgii Mirskii, *Zhizn' v trekh epokhakh* (Moscow: Letnii Sad, ۲۰۰۱), ۱۷۶.

۲۹. Friedman, *Ripe for Revolution*, ۲۱۴-۲۰.

۳۰. Rostislav Ulianovskii, 'Nekotorye voprosy nekapitalisticheskogo razvitiia osvobodivshikhsia stran', *Kommunist*, no. ۱ (۱۹۶۸): ۱۱۷-۱۸.

۳۱. Ulianovskii, *Iz prozhitykh let (okonchanie)*, ۱۴۸.

۳۲. برای مثال، وقتی شاه «انقلاب سفید» خود را آغاز کرد، پرودا بدون اشاره به مسیر توسعه غیرسرمایه‌داری، این اقدامات را به عنوان «گامی به سوی دور شدن از فئودالیسم» ستود. رجوع کنید به:

'Feodal'naia sistema v Irane skoro budet likvidirovana', *Pravda*, ۲۸ February ۱۹۶۳, ۵.

۳۳. برای مثال نگاه کنید به:

Salekh Aliev, 'Antiimperialisticheskoe i demokraticheskoe dvizhenie ۱۹۴۹-۱۹۵۳ gg', in *Iran: Ocherki Noveishei Istorii*, ed. Artem Arabadzhan (Moscow: Nauka, ۱۹۷۶), ۱۶۷-۲۶۲.

برخلاف انتظار، صالح علیف از نخستین متخصصان شوروی بود که اصطلاح «ضد امپریالیسم» را به انقلاب سفید ایران اطلاق کرد. نگاه کنید به:

Salekh Aliev, 'Antimonarkhicheskaia i antiimperialisticheskaja revoliutsiia v Irane', *Narody Azii i Afriki*, no. ۳ (۱۹۷۹): ۴۵-۵۷.

۳۴. Viacheslav Molotov

۳۵. Artemy Kalinovsky, 'The Soviet Union and Mosaddeq: a Research Note', *Iranian Studies* ۴۷, no. ۳ (۲۰۱۴): ۴۰۱-۱۸ and Vladislav Zubok, 'Stalin, Soviet Intelligence, and the Struggle for Iran, ۱۹۴۵-۵۳', *Diplomatic History* ۴۴, no. ۱ (۲۰۲۰): ۲۲-۴۶

۳۶. برای اطلاعات بیشتر درباره تنش‌های ۱۹۵۹ تا ۱۹۶۲/۱۳۳۸ تا ۱۳۴۱ و بهبود نهایی روابط، ببینید:

Roham Alvandi, 'Flirting with Neutrality: The Shah, Khrushchev, and the Failed ۱۹۵۹ Soviet-Iranian Negotiations', *Iranian Studies* ۴۷, no. ۳ (۲۰۱۴); Roham Alvandi, 'The Shah's Détente with Khrushchev: Iran's ۱۹۶۲ Missile Base Pledge to the Soviet Union', *Cold War History* ۱۴, no. ۳ (۲۰۱۴): ۴۲۳-۴۴.

۳۷. 'Zapiska L. Brezhneva v TsK KPSS v sviazi s sobytiiami v Irane', ۱۲ January ۱۹۷۹, F. ۸۰, Op. ۱, D. ۶۳۹, L. ۱-۲, RGANI.

۳۸. آخرین سندی که در حال حاضر از حالت طبقه‌بندی خارج شده و در آن به کمیسیون ایران در میان سایر کمیسیون‌های پولیتبورو اشاره شده است، گزارش دفتر سیاسی در دسامبر ۱۹۸۰ است. رجوع کنید به:

D. ۲۰۱ 'Nekotorye itogi organizatsionnoi raboty Politbiuro i Sekretariata TsK KPSS', ۳۱ December ۱۹۸۰, F. ۳, Op. ۷۰, D. ۲۰۱۱, L. ۳۸, RGANI.

برای اطلاعات بیشتر درباره کمیسیون‌های پولیتبورو به عنوان یک رویه بوروکراتیک، ببینید:

Nikolai Mitrokhin, *Ocherki sovetskoi ekonomicheskoi politiki v 1965-1989 godakh. Tom 1* (Moscow: Novoe Literaturnoe Obozrenie, ۲۰۲۳), ۱۱۰.

۳۹. 'Zapiska Komissii Politburo TsK KPSS po voprosam, kasaiushchimsia Irana', ۱۹ January ۱۹۷۹, F. ۳, Op. ۷۰, D. ۱۲۷۵, L. ۱۶۸-۷۱, RGANI.

۴۰. Zapiska o dal'neishei linii po protivodeistviu vmeshatel'stvu SShA vo vnutrennie dela Irana', ۱ February ۱۹۷۹, F. ۳, Op. ۷۰, D. ۱۲۸۳, L. ۲۱۹-۲۰, RGANI.

۴۱. Proekt ukazanii sovposlu v Prage, Berline, Varshave, Sofii, Budapeshte', ۱ February ۱۹۷۹, F. ۳, Op. ۷۰, D. ۱۲۸۳, L. ۲۱۶-۱۷, RGANI.

۴۲. On the Report from Informal Collaborator (IC) "Reza" from ۲۶,۷,۷۸', ۲۶ July ۱۹۷۸, History and Public Policy Program Digital Archive, MfS, AIM ۱۴۶۸۳/۸۴, Teil II, BStU.

به نقل از رهام الوندی.

<https://digitalarchive.wilsoncenter.org/document/1۳۴۸۵۵> (دسترسی در ۱۶ سپتامبر ۲۰۲۱).

۴۳. Mohsen Milani, 'Harvest of Shame: Tudeh and the Bazargan Government', *Middle Eastern Studies* ۲۹, no. ۲ (April ۱۹۹۳): ۳۰۹.

۴۴. کیانوری در خاطرات خود می‌خواسته مخالفتش را با مصدق کم‌اهمیت جلوه دهد. هرچند او به مخالفتش با سیاست ملی شدن نفت اذعان کرد؛ اما خود را در مقایسه با استالینست‌های رادیکالی مانند احمد قاسمی، مخالف میانه‌رو و متعادل معرفی می‌کند. البته در اواخر سال ۱۹۵۹، در یک مناظره عمومی با اسکندری در «نقد مارکسیستی جهان» (World Marxist Review)، کیانوری از استراتژی حزب توده در سال ۱۹۵۳ علیه اتحاد با مصدق دفاع کرد. برای اطلاعات بیشتر درباره خاطرات کیانوری و تلاش‌های او برای کم‌اهمیت جلوه دادن موضع فعال ضد مصدقی‌اش، این منابع را ببینید:

Maziar Behrooz, 'The ۱۹۵۳ Coup in Iran and the Legacy of the Tudeh', in *Mohammed Mosaddeq and the 1953 Coup in Iran*, ed. Mark J. Gasiorowski and Malcolm Byrne (Syracuse: Syracuse University Press, ۲۰۰۴), ۱۰۲-۲۵ and Maziar Behrooz, 'Tudeh Factionalism and the ۱۹۵۳ Coup in Iran', *International Journal of Middle Eastern Studies* ۳۳, no. ۳ (۲۰۰۱): ۳۶۳-۸۲.

برای اطلاعات بیشتر درباره بحث‌های میان کیانوری و اسکندری در ۱۹۵۹ ببینید:

Cosroe Chaqueri, 'Iradj Eskandary and the Tudeh Party of Iran', *Central Asian Survey* ۷, no. ۴ (۱۹۸۸): ۱۰۸-۹.

۴۵. Leonid Skliarov, 'Partii i politicheskie organizatsii v poslerevolutsionnom Irane', *Spetsialnyi Biulleten'*, no. ۵ (۲۱۲) (Moscow: Nauka, ۱۹۸۰): ۴۸.

۴۶. 'O deiatel'nosti Narodnoi Partii Irana (NPI) v period poslednikh sobytii v Irane i o polozhenii v rukovodstve etoypartii', ۲۷ December ۱۹۷۸, F. ۳, Op. ۷۰, D. ۱۲۵۱, L. ۱۲۸-۳۲, RGANI.

۴۷. شایان ذکر است که کیانوری برای تعیین متحدان آینده که نیاز بود برای پیوستن به جبهه متحد شخصاً از آن‌ها دعوت شود، رهبران مذهبی (خمینی، طالقانی، شریعتمداری) و کریم سنجابی از جبهه ملی را مشخص کرد و به اعضای چپ رادیکال مانند مجاهدین خلق و فداییان خلق اشاره‌ای نکرد. رجوع کنید به:

N. Kianuri to the CPSU Politburo, ۱۳ December ۱۹۷۸, F. ۳, Op. ۷۰, D. ۱۲۵۱, L. ۱۳۸-۹, RGANI.

این رویکرد یادآور فراخوان پلنوم پانزدهم حزب توده در سال ۱۹۷۵ برای اتحاد همه نیروهای ضد شاه (به جز «مائوئیست‌ها») است. برای شرح فراخوان پلنوم، مراجعه کنید به:

'Iran: Communist Activities', CIA National Foreign Assessment Center report. ۱۹۷۹. <https://www.proquest.com/governmentofficial-publications/iran-communist-activities/docview/۱۶۷۹۰۶۲۸۹۸/se۲?accountid=۱۴۷۶۵> (accessed ۲۵ June ۲۰۲۲).

۴۸. 'O deiatel'nosti Narodnoi Partii Irana (NPI) v period poslednikh sobytii v Irane i o polozhenii v rukovodstve etoypartii', ۲۷ December ۱۹۷۸, F. ۳, Op. ۷۰, D. ۱۲۵۱, L. ۱۳۲, RGANI.

۴۹. 'Postanovlenie TsK KPSS 'O deiatel'nosti Narodnoi Partii Irana (NPI) v period poslednikh sobytii v Irane i o polozhenii v rukovodstve etoy partii', ۲۷ December ۱۹۷۸, F. ۳, Op. ۷۰, D. ۱۲۵۱, L. ۱۲۷, RGANI.

۵۰. Chaqueri, 'Iradj Eskandary', ۱۱۱-۱۴.

۵۱. پس از بحران ۱۹۴۶ در آذربایجان ایران، رهبران فرقه دمکرات آذربایجان در تبعید در آذربایجان شوروی زندگی می‌کردند. در سال ۱۹۶۰ آن‌ها پیشنهاد مقامات شوروی را برای ادغام با حزب توده پذیرفتند. رجوع کنید به:

Jamil Hasanli, *Sovetskii Azerbaidzhan: ot ottepli k zamorozkam (1959-1969)* (Moscow: ROSSPEN, ۲۰۲۰), ۲۷۵-۸۶.

۵۲. Jamil Hasanli, *At the Dawn of the Cold War: The Soviet-American Crisis over Iranian Azerbaijan, 1941-1946* (Lanham: Rowman & Littlefield, ۲۰۰۶), ۳۹۱-۲.

۵۳. 'Copy of Report from IC "Reza"', ۲۱ January ۱۹۷۹, History and Public Policy Program Digital Archive, MfS, AIM۱۴۶۸۳/۸۴, Teil II, BStU.

۵۴. Jeremy Friedman

۵۵. Friedman, *Ripe for Revolution*, ۲۳۶-۳۸.

۵۶. Josip Broz Tito

۵۷. Otvet t. Brezhneva L.I. na poslanie I. Tito', ۱ March ۱۹۸۰, F. ۳, Op. ۷۲, D. ۹۵۹, L. ۳۱۲, RGANI

۵۸. 'Rech' L. Brezhneva na sobranii izbiratelei Baumanskogo izbiratel'nogo okruga (g. Moskva) v sviazi s ego vydvizheniem v kandidaty v deputaty Verkhovnogo Soveta SSSR. Proiznesennaia rech', ۲ March ۱۹۷۹, F. ۸۰, Op. ۱, D. ۹۶۸, L. ۱۶-۷, RGANI.

۵۹. پیش‌نویس‌های اصلی به همراه یادداشت‌های اعضای پولیتبورو در RGANI، F. ۸۰، Op. ۱، D. ۹۶۸، L. ۱۹-۱۲۶.

در دسترس هستند.

۶۰. 'Pozdravitelnaia telegramma L. Brezhneva aiatole R. Khomeini', ۳ April ۱۹۷۹، F. ۸۰، Op. ۱، D. ۶۳۹، L. ۳، RGANI.

۶۱. برای جزئیات مذاکرات کاگب با چپ ایران، ببینید:

Dmitry Asinovskiy, 'A Priest Does not Consider the Toppling of the Shah as an Option: The KGB and the Revolution in Iran', *Iranian Studies* ۵۵، no. ۴ (۲۰۲۲): ۹۲۹-۵۱.

۶۲. Friedman, *Ripe for Revolution*, ۲۴۱-۲.

۶۳. در دهه ۱۹۷۰ / ۱۳۵۰، حزب توده از گروه‌های چریکی به دلیل ماجراجویی چپ‌گرایانه و اتخاذ مواضع جانبدارانه نسبت به پکن انتقاد می‌کرد. در نتیجه، طبیعی بود که تفرقه میان چپ ایران، از میان سایر موارد، رقابت چین و شوروی را نیز منعکس می‌کرد. همان‌طور که قبلاً اشاره شد، حتی پیشنهادهای اولیه کیانوری به پولیتبورو در دسامبر ۱۹۷۸ / آذر ۱۳۵۷، چپ رادیکال را به‌عنوان متحدان بالقوه در نظر نمی‌گرفت. ببینید:

Maziar Behrooz, 'The Iranian Revolution and Legacy of the Guerrilla Movement', in *Reformers and Revolutionaries in Modern Iran: New Perceptions of the Iranian Left*, ed. Stephanie Cronin (London: RoutledgeCurzon, ۲۰۰۴)، ۲۰۲؛ and Friedman, *Ripe for Revolution*, ۲۲۳-۴.

۶۴. P. Demchenko, 'Krushenie absolutizma', *Kommunist*, no. ۵ (۱۹۷۹): ۷۷-۸۶؛ and P. Demchenko, 'Iran: stanovlenie respubliki', *Kommunist*, no. ۹ (۱۹۷۹): ۱۱۰-۱۶.

۶۵. Boris Likhachev

۶۶. 'Stenogramma zasedaniia redaktsionnogo soveta zhurnala Kommunist', ۸ June ۱۹۷۹، F. ۵۹۹، Op. ۱، D. ۶۸۵، L. ۱۰۷-۸، Rossiiskii Gosudarstvennyi Arkhiv Sotsial'no-Politicheskoi Istorii (Russian State Archive of Socio-Political History) (RGASPI)، Moscow، Russia.

همان. ۶۷

۶۸. 'N. Kianuri to CPSU Central Committee "Pros'ba TsK Narodnoi partii Irana"', ۱ August ۱۹۷۹، □. ۸۹، □□. ۳۲، □. ۱۰، □. ۴، RGANI

۶۹. Friedman, 'The Enemy of My Enemy', ۲۱.

۷۰. 'Postanovlenie Sekretariata TsK Kommunisticheskoi Partii Sovetskogo Soiuza 'O pros'be TsK Narodnoi Partii Irana'', ۳۰ August ۱۹۷۹، F. ۸۹، Op. ۳۲، D. ۱۰، L. ۱-۲، RGANI.

۷۱. 'Iu.V. Andropov and B.N. Ponomarev to CPSU Central Committee 'O pros'be pervogo sekretaria TsK NPI N. Kiianuri'', ۶ July ۱۹۸۰، F. ۸۹، Op. ۳۲، D. ۱۰، L. ۵-۶، RGANI.

۷۲. Aleksandr Bovin

۷۳. Igor Kon, ۸۰ let odinochestva (Moscow: Vremya, ۲۰۰۸)، ۱۰۶-۷.

بووین تلاش زیادی کرد تا تصویری از روشنفکری ایجاد کند که به‌رغم نزدیک بودن به صاحبان قدرت، می‌توانست آزادانه صحبت کند. آناتولی چرنیایف به یاد می‌آورد که گاهی اوقات بووین حتی با تأکید بر این تصویر، تأثراًور به نظر می‌رسید. رجوع کنید به اصل دفتر خاطرات چرنیایف، روز ۲۲ مه ۱۹۸۳:

Anatoly Cherniaev Diary. National Security Archive. George Washington University, https://nsarchive.gwu.edu/rus/text_files/Cherniaev/۱۹۸۳.pdf (accessed ۱۶ September ۲۰۲۱).

۷۴. Vladimir Vinogradov

۷۵. Georgii Avdeev, 'Zapiski diplomata. Dom na Vesal-e Shirazi', *Aziia i Afrika segodnya*, no. ۱ (۲۰۰۰): ۵۵.

۷۶. Aleksandr Bovin, 'S koranom i mechom!', *Nedelia*, ۴ September ۱۹۷۹, ۶.

۷۷. Erich Honecker

۷۸. Friedman, 'The Enemy of My Enemy', ۲۲.

۷۹. Vladimir Vinogradov, 'Tegeran. ۲۷ dekabria ۱۹۷۹ goda. Iz memuarov sovetskogo posla', *Vostochnyi Arkhiv*, no. ۱ (۲۰۱۳): ۹۲

۸۰. Zapiska A. Aleksandrova, A. Blatova, E. Samoteikina s rezoliutsiei L. Brezhneva', ۳ January ۱۹۸۰, F. ۸۰, Op. ۱, D. ۶۳۹, L. ۱۳-۶, RGANI

۸۱. konspirativnaia rabota

۸۲. Postanovlenie Sekretariata TsK KPSS "O pros'be rukovodstva Narodnoi partii Irana', ۱۱ July ۱۹۸۰, F. ۸۹, Op. ۳۹, D. ۲۲, L. ۱-۳, RGANI

۸۳. نارضایتی شوروی از حملات صدام به کمونیست‌های عراقی در گزارش بوریس پونومارف به دفتر سیاسی آشکار است:

'O nekotorykh meropriiatiakh v sviazi s repressiiami protiv kompartii v Irake', ۲ January ۱۹۷۹, F. ۳, Op. ۷۰, D. ۱۲۶۱, L. ۴-۵, RGANI.

۸۴. اسناد مقدماتی شوروی برای ملاقات با عزیز به وضوح نشان می‌دهند که رهبری شوروی در روز بازدید عزیز از برنامه‌های

حمله آگاه نبوده است. برعکس، از این اسناد چنین برمی‌آید که شوروی می‌خواسته جلو جنگ را بگیرد. ببینید:

'Material k besede so spetsialnym predstavitelem prezidenta Iraka Tarikom Azizom', ۱۹ September ۱۹۸۰, F. ۳, Op. ۷۲, D. ۹۹۲, L. ۱۰۴-۷, RGANI

۸۵. Evgenii Primakov

۸۶. Artemy Kalinovsky, 'The Soviet Union and the Iran-Iraq War', in *The Iran-Iraq War: New International Perspectives*, ed. Nigel Ashton and Bryan Gibson (London: Routledge, ۲۰۱۳), ۲۳۵.

۸۷. قطعنامه ۶۷/۲۱۶ پولیتبورو درباره تصمیم برای توقف فروش تسلیحات به عراق

('O predlozheniiakh po voennomu) sotrudnichestvu s Irakskoi Respublikoi v sviazi s irano-irakskim vooruzhennym konfliktom') از ۲۵ سپتامبر ۱۹۸۰ همچنان محرمانه است، اما در سایر اسناد پولیتبورو بارها

به آن اشاره شده است.

۸۸. ۶۸ 'Pis'mo prezidenta Iraka S. Khusseina (podlinnik i perevod)', ۲۱ October ۱۹۸۰, F. ۸۰, Op. ۱, D. ۶۳۷, L. ۲۳-۴۴, RGANI.

۸۹. 'Proekt ukazaniia sovposlu s tekstem poslaniia L. Brezhneva S. Khusseinu', ۲۴ October ۱۹۸۰, F. ۸۰, Op. ۱, D. ۶۳۷, L. ۴۵-۹, RGANI.

۹۰. برای جزئیات بیشتر درباره تنش میان بنی صدر و [آیت الله] خمینی، ببینید:

Nikki Keddie, *Modern Iran: Roots and Results of Revolution* (New Haven: Yale University Press, ۲۰۰۶), ۲۴۹-۵۳; Mohsen Milani, 'Power Shifts in Revolutionary Iran', *Iranian Studies* ۲۶, no. ۳-۴ (Summer-Autumn ۱۹۹۳): ۳۵۹-۷۴; and Mohsen Milani, 'The Evolution of the Iranian Presidency from Bani Sadr to Rafsanjani', *British Journal of Middle Eastern Studies* ۲۰, no. ۱ (۱۹۹۳): ۸۳-۹۷.

۹۱. ولادیمیر کوزیچکین، مأمور کاگب در ایران که بعدها به بریتانیا پناهنده شد و خاطرات خود را منتشر کرد، حتی ادعا کرده بود که رهبران حزب توده از خانه های تیمی مجاهدین به خوبی آگاهی داشتند و به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی کمک کردند تا انبار زیرزمینی اسلحه و سایر اموال مجاهدین را کشف کنند. رجوع کنید به:

Vladimir Kuzichkin, *Inside the KGB: My Life in Soviet Espionage* (New York: Pantheon Books, ۱۹۹۰), ۲۹۱.

پیشینه کوزیچکین و بویژه پناهندگی او، به انجام تحلیل انتقادی خاص بر خاطرات او به عنوان یک منبع نیاز دارد. تردیدی نیست که این خاطرات با هدف پاک کردن لکه خیانت و همچنین معرفی کردن نویسنده به عنوان قربانی کاگب و رژیم سرکوبگر شوروی نوشته شده است. در اسناد بایگانی شواهدی برای پشتیبانی از برخی ادعاهای کوزیچکین یافت نشده است (به عنوان مثال، توطئه ادعایی شوروی برای ترور شاه در سال ۱۳۴۰/۱۹۶۱). البته در جزئیات مربوط به فعالیت های کاگب در ایران در بهار ۱۹۷۹، ادعاهای کوزیچکین اغلب با شواهد سایر منابع تأیید شده است. برای اطلاعات بیشتر درباره تحلیل خاطرات کوزیچکین به عنوان یک منبع، ببینید:

Asinovskiy, 'A Priest Does not Consider the Toppling of the Shah as an Option'.

۹۲. Georgii Mirskii

۹۳. Institute of World Economy and International Relations (IMEMO)

۹۴. یوگنی پریماکوف، که پیش از انتصاب در موسسه شرق شناسی، معاون مدیر موسسه اقتصاد جهانی و روابط بین الملل بود، در خاطراتش از همکاران خود در این موسسه به عنوان «مخالفان درون سیستم» یاد کرده است. ببینید:

Evgenii Primakov, *Gody v bolshoy politike* (Moscow: Sovershenno sekretno, ۱۹۹۹), ۱۱-۴۵. For more on the history of IMEMO, see: Petr Cherkasov, *IMEMO. Ocherk istorii* (Moscow: Ves' mir, ۲۰۱۶).

۹۵. 'Stenogramma zasedaniia seksii vneshnei politiki Nauchnogo soveta po ekonomicheskim, politicheskim i ideologicheskim problemam Soedinennykh Shtatov Ameriki po teme "Politika SSHA na Blizhnem Vostoke', ۱ July ۱۹۸۱, F.۲۱۱۳, Op.۱, D.۲۹, L.۴۵-۹, Arkhiv Rossiiskoi Akademii Nauk (Archive of the Russian Academy of Sciences) (ARAN), Moscow, Russia.

۹۶. همان.

۹۷. همان L. ۷۸-۷۹.

۹۸. Nicholas Barrington

۹۹. 'N. Barrington, British Interests Section in Tehran to D. Coates, Middle East Department, Foreign and Commonwealth Office', 'Iran/USSR', ۱۲ January ۱۹۸۲, FCO ۸/۴۵۷۴, P. ۴, The National Archives of the United Kingdom (NAUK), Kew, UK.

۱۰۰. Rostislav Ulianovskii, 'Iranskaia revoliutsiia i ee osobennosti', *Kommunist* ۱۰ (۱۹۸۲): ۱۱۲.

۱۰۱. همان، ۱۱۵.

۱۰۲. همان، ۱۱۱.

۱۰۳. Boris Arkhipov and Lev Naumenko, remark in 'Protokol zasedaniia redaktsionnoi kollegii zhurnala Kommunist', ۴ June ۱۹۸۲, F. ۵۹۹, Op. ۱, D. ۷۹۹, L. ۳۳, RGASPI.

۱۰۴. اظهارات نیکولای سیبیریاکوف در همان.

۱۰۵. Stepan Salychev

۱۰۶. اظهارات استفان سالیچف در همان. برای اطلاعات بیشتر درباره سالیچف ببینید:

Cherkasov, *IMEMO: Ocherk istorii*, ۳۱۳-۱۴.

۱۰۷. Salekh Aliev, 'Vazneyshii vopros Iranskoi revoliutsii na nyneshnem etape', *Spetsialnyi Biulleten'*, no. ۱ (۲۲۳) (Moscow: Nauka, ۱۹۸۳): ۹-۴۵.

۱۰۸. Valentin Tsukanov, 'K voprosu o predposylkakh nekapitalisticheskogo puti razvitiia Irana', *Spetsialnyi Biulleten'*, no. ۱ (۲۲۳): ۴۶-۵۶.

۱۰۹. نگاه کنید به:

Artem Arabadzhian, 'Introduction', *Spetsialnyi Biulleten'*, no. ۱ (۲۲۳): ۶-۸.

۱۱۰. Friedman, 'The Enemy of My Enemy', ۳۷.

۱۱۱. Literaturnaia gazeta

۱۱۲. Rostislav Ulianovskii, 'Moralnye printsipy v politike i politika v oblasti morali', *Literaturnaia gazeta*, ۲۲ June ۱۹۸۳, ۱۲.

۱۱۳. Rostislav Ulianovskii, 'Sud'ba iranskoi revoliutsii', *Kommunist* ۸ (۱۹۸۵): ۱۰۴-۱۰.

۱۱۴. A.S. Cherniaev to R.I. Kosolapov, 'O stat'e E.M. Primakova', ۱۲ February ۱۹۸۵, F. ۷۹۴, Op. ۱, D. ۲۳۲, L. ۲-۳, RGASPI.

۱۱۵. Andropov